

دو حکومتی که دنیا را به بازی گرفته اند!



صفحه ۱۲

حمله احتمالی آمریکا به ایران و عکس العمل... (۴)



صفحه ۱۲

کشاندن پای دیگران



صفحه ۱۲

اوضاع خاورمیانه و بررسی تضادها!



صفحه ۱۲

## برگشت از برده داری مدرن به برده داری کهن!

### آزادی اصائلو را به طبقه کارگر ایران تبریک میگوییم

هشت ماه مبارزه متحدانه کارگران سندیکای شرکت واحد تهران و حومه، فعالین و مدافعین جنبش کارگری در داخل و خارج از کشور و نیز حمایت های اتحادیه ها و مجامع بین المللی کارگری برای آزادی آقای منصور اصائلو رییس هیئت مدیره سندیکا، رژیم جمهوری اسلامی ایران را وادار به عقب نشینی کرد.

منصور اصائلو کارگر پیشرو و مبارز جنبش سندیکایی کارگران شرکت واحد تهران و حومه سرفراز از زندان اوین بیرون آمد. در این مدت فعالین و مدافعین مبارزات جنبش کارگری در ایران برغم همه فشارها از خواسته های کارگران شرکت واحد دفاع

بقیه در صفحه چهارم

در چشم کارفرمایان. در نتیجه در بیش از یک دهه اخیر پیوسته مورد حمله آنها، مجلس و دولت جمهوری اسلامی قرار گرفته است.

مصوبه مجلس شورای اسلامی در مورد درآوردن کارگران کارگاههای کمتر از ۵ نفر از شمول قانون کار، جهت حاکم کردن قانون جنگل کارفرما به آنها، یکی از دستبردهای خطرناک به قانون

کار بود که نزدیک به ۳ میلیون کارگر را

بقیه در صفحه دوم

ارائه پیش نویس اصلاحیه قانون کار توسط وزارت کار به مجلس در مورد بازگذاشتن

دست کارفرما در اخراج کارگران، گام دیگری از جانب رژیم جمهوری اسلامی نوکرسرمایه داران است برای به زانو درآوردن حرکت پرشور کارگران ایران در جهت کسب حقوق پایمال شده شان.

تحمیل قانون نیم بند کار

به رژیم در اواخر دهه ی ۱۳۶۰، که تاحدودی حقوق اولیه کارگران را به رسمیت می شناخت، خاری بود



## انقلاب مشروطیت و تکامل آن

### در هیجدهمین سالگرد قتل عام زندانیان سیاسی

به نام مردانی که در بندند  
به نام زنانی که در تبعیدند  
به نام یارانمان همه  
که جان باختگانند و کشته شدگان  
زان رو که تن به تباهی ندادند

"پل الوار"

کدامین قلم را در یادمان هیجدهمین سالگرد اعدامها، تیربارانها و کشتارهای دد منشانه میبایستی به دست گرفت. کلامی که بتواند، هم تحمل بار عظیم یک نسل کشی فاجعه بار را رقم زند و هم دادخواهی از نظامی

بقیه در صفحه پنجم

بهره کشی فتوای نیز پابرجا ماندند. مع الوصف، همین پیروزیهای نسبی مردم مورد پذیرش مرتجعین واقع نشد و از دو سو - دستگاه سلطنت و بخشی از دستگاه مذهبی - مورد تهاجم قرار گرفت. محمدعلی شاه که پس از فوت پدرش به سلطنت دست یافته بود به کمک قزاقان روسی مجلس را به توپ بست، تعدادی از آزادی خواهان را کشت و مذبحخانه تلاش کرد تا چرخ پیشروی تاریخ ایران را متوقف ساخته و به عقب برگرداند. اما مقاومت نیروهای انقلابی در آذربایجان و نقش فعال کمیته غیبی سوسیال دموکرات

بقیه در صفحه دوم

صدسال پیش، به دنبال مبارزات نزدیک به نیم قرنی مردم علیه نظام سلطنتی استبدادی و امضای قانون اساسی توسط مظفرالدین شاه، بنیاد نظام نیمه مستعمره - نیمه فتوادی ایران ترک برداشت.

با استقرار نظام بانکی، تفکیک قوای سه گانه و ممانعت از دخالت مستقیم شاه در اداره کشور و پذیرش آزادی بیان و قلم، مناسبات بورژوائی زمینه رشد مناسب تری یافت.

اما انقلاب مشروطیت، علارغم دست آوردهای بورژوا - دموکراتیک اش در حد روینائی باقی ماند و نظام ارباب رعیتی و

## چاره رنجبران وحدت و تشکیلات است!

برگشت از... بقیه از صفحه اول

انقلاب... بقیه از صفحه اول

مورد ضربه قرار داد.

متعاقب آن از بین بردن تدریجی استخدام رسمی و باز شدن دست کارفرما در استخدام موقتی کارگران، که به معنای بی بهره نمودن کارگران از هرگونه بیمه شغلی و درمانی و حق کار بود، دامن بیش از ۶۰٪ کارگران ایران را گرفت و گام دیگری بود در راستای فلج ساختن قانون نیم بند کار.

عدم اجرای مصوبات مربوط به تعیین مزد حداقل کارگران با توجه به تورم سالانه و بالا رفتن هزینه زندگی، گام سوم درکشاندن کارگران به زیر استعمار وحشیانه و قانون "بخور و نمیر" در بازار کار بود.

و بالاخره در صورت تصویب اصلاحیه ماده ۲۷ قانون کار و سپرده شدن اخراج کارگر به دست کارفرما، تیر خلاص به قانون کار زده شده و ارزیابی می شود که اخراج کارگران

۵۰ برابر افزایش خواهد یافت.

نتایج این تهاجم به حقوق کارگران چه بوده است؟

طبق ارزیابی کارشناسان رژیم، مزد حداقل کارگران در ماه باید بین ۳۰۰ تا ۳۵۰ هزار تومان باشد. طبق تصمیمات آخرسال گذشته کاربدستان رژیم، مزد حداقل باید ۱۸۰ هزار تومان باشد. اما

اعتراض کارگران درنیشابور به حقوق ۲۵ تا ۴۰ تومان در ماه نشان داد که دزدی از حقوق کارگران درجه ابعاد وحشیانه ای پیش برده می شود.

از ابتدای سال ۱۳۸۵، بیش از ۱۰۰۰ کارگر در استان قزوین بی کار شده اند و کارگران تحت فشار هستند که یا حقوق ۱۵۰ هزار تومان در ماه را بپذیرند وگرنه اخراج خواهند شد!

کسرحقوق کارگران ایران خود رو دیزل به مبلغ ۷۰ هزار تومان نمونه دیگری است از تجاوز افسارگسیخته به حقوق کارگران که منجر به اعتصاب آنها از ۱۰ مرداد ماه شده است.

نمونه دیگر کسرکردن حقوق ۸۰۰ کارگر گروه صنعتی "نیکوآبهر" از ۱۸۰ هزار تومان

به ۱۵۶ هزار تومان است.

حال اگر به این تجاوزات، خصوصی سازی صنایع دولتی را که طبق آمار موجود باعث بی کار شدن صدها هزار کارگر در سالهای گذشته شده است، بیافزائیم، ابعاد عظیم فاجعه ای را که در انتظار کارگران است، می توانیم مشاهده کنیم.

دزدان ثمره نیروی کار از دزدان سرگردنه حریص تر و وقیح تر اند. نظام سرمایه داری در ایران پا به پای سرمایه جهانی مشغول محدود کردن حقوق کارگران می باشد تا بتواند به کلان ترین سودها دست یابد.

حرکت اعتراضی توفنده کارگران، پرستاران، معلمین، دانش جویان ایران در سال گذشته نشان داد که رژیم در برابر خود، کارگران معترض مصممی را می بیند که سرسختانه مبارزه کرده و از زندان و شکنجه و مرگ نمی هراسند. لذا با محدود کردن مزد و دیگر حقوق کارگران، برآن است تا مانع از پیشروی این حرکت

تاریخ ساز گردد.

اما رژیم با این حمله به کارگران، بادی می دارد که توفانی سهمگین در خواهد کرد.

زیرا کارگران بیش از پیش دریافته اند که یک

دست بی صداست و جز از طریق متحدشدن و پیشبردن مبارزه ای

متحد و سراسری علیه دولت کارفرمایان، فقر روزافزونی دامن

آنها را خواهد گرفت. مبارزه متحد کارگران شرکت واحد برای ایجاد سندیکای مستقل خود نمونه درخشانی است از حرکت سازمان یافته کارگران.

برای پایان دادن به حرکت های پست تر از راهزنی توسط رژیم، باید متحد و متشکل شد و برای سرنگونی رژیم استثمار سرمایه

داری بپاخاست. چرخ تاریخ را نمی توان برای همیشه به عقب برگرداند. استقرار نظم

کهن برده داری در قرن بیست و یکم امری محال است و نظام سرمایه داری در ایران

وجهان رسواتر از آن است که بتواند با تکیه به زور این تهاجم ضدبشری را متحقق سازد. باید متحداً بپاخیزیم و تفرقه اندازان

دراردوی کار را در حیطه معیشتی و سیاسی به مثابه عاملین پوشیده سرمایه داری در

اردوی کار افشاکنیم.



به رهبری علی مسیو در تهیهیج مردم برای ادامه مبارزه و نهایتاً شکست محاصره تبریز توسط ارتش مزدور پادشاهی و بالاخره شروع پیشروی نیروهای انقلابی به سوی تهران، باعث شد تا محمدعلی شاه فرار را بر قرار ترجیح داده و انقلاب مشروطیت گام جدیدی به پیش بگذارد.

ضعف بورژوازی مشروطه خواه ایران و تزلزل وسازش کاری آن، هم راه با نقش مخرب روحانیون مرتجع شیعه، باعث شد

تا از یک سو، اینان نقشی مافوق قانون پیدا کرده و تصویب قوانین توسط مجلس شورای

ملی، با تأیید پنج مجتهد جامع الشرایط، به مرحله اجرا درآیند. و از سوی دیگر نیروهای

عشایری از مرکز و شمال ایران (اصفهان و گیلان) که خود را زودتر به تهران رسانده بودند، تا قبل از ورود نیروهای انقلابی به

رهبری ستارخان و باقرخان از آذربایجان، مراکز حساس دولتی را در اختیار گرفتند.

بدین ترتیب انقلاب مشروطیت تحت رهبری نیروهای وابسته به بورژوازی، خرده

بورژوازی و روحانیت شیعه و علارغم جانفشانی های سوسیال دموکراتهای انقلابی

عمق نیافته و درنیمه راه توسط عناصر سازش کار انقلاب از نفس افتاد و نیروهای

محافظه کار مدافع نظام ارباب رعیتی، سلطنت و بورژوا - کمپرادور وابسته به

سرمایه های امپریالیستی، قدرت دولتی را در دست خود قبضه کردند.

اما تیر مناسبات سرمایه داری از کمان رها شده بود و باوجود مقاومت سرسختانه

ی نیروهای مرتجع، مناسبات سرمایه داری نه در شکل کلاسیک آن - آن طور که در کشورهای اروپائی از نظر زیربنائی و روبنائی اتفاق افتاد - بلکه در شکل

کمپرادوری و تجاری، توانست رشد سریع تری بیابد. به علاوه، دخالت و رقابت سرمایه ها و دول امپریالیستی برای کشاندن ایران به

زیر حیطه نفوذ خود، عامل اصلی در عدم رشد بورژوازی لیبرال ایران بود. انقلاب به حکم ضرورت های جامعه تداوم یافت. جنبش های انقلابی بعد از انقلاب مشروطیت در

خراسان، گیلان و آذربایجان و دیگر خیزشها به وقوع پیوستند. اما علارغم دستاوردهای اولیه با شکست رو به روشدند. تقسیم ایران به دو منطقه نفوذ روسیه در شمال و انگلیس در جنوب با پیروزی انقلاب اکتبر عقیم ماند و به علت مبارزات مردم و مخالفت

تهاجم به حقوق ابتدائی کارگران را با مبارزه متحد درهم شکنیم!

دولت شوروی سوسیالیستی از تبدیل شدن ایران به مستعمره انگلیس جلوگیری به عمل آمد.

در دوران حاکمیت ۲۰ ساله رضاخان، مناسبات سرمایه داری تحت سلطه ی مستبدانه ی سلطنت، رشد بیشتری یافت. پس از شهریور ۱۳۲۰، زمینه برای رشد مبارزات دموکراتیک و انقلابی مساعد شد. جنبشهای ملی در آذربایجان و کردستان، جنبش ملی کردن صنعت نفت، فشار به دربار سلطنتی برای واگذار کردن زمین روستاهایی که توسط رضاشاه مصادره شده بودند به دهقانان، رشد مبارزات دهقانان برای بدست آوردن زمین تحت سیاستهای رفرمیستی حزب توده و تصویب قانون ۲۰٪ درآمد کشاورزی به نفع دهقانان توسط دولت دکتر مصدق، بیش از پیش مناسبات ارباب رعیتی رادر ایران متزلزل ساخت.

گرچه با کودتای امپریالیستی ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ رژیم سلطنتی توانست موقتا به سرکوب بورژوازی لیبرال و جنبشهای توده ای کارگران و دهقانان بپردازد، اما روند رشد مناسبات سرمایه داری متوقف نشده و با کندی پیش رفت. با شروع مبارزات توده ای ضد رژیم از آغاز دهه ۱۳۴۰ و احساس خطر امپریالیسم آمریکا از رشد مبارزات انقلابی، با فشار آمریکا رفرم ارضی فرمایشی توسط محمدرضا شاه در این دهه صورت گرفت و نهایتا در دهه ۱۳۵۰ نظام ارباب رعیتی جنبه غالب خود را در اقتصاد ایران از دست داد و مناسبات سرمایه داری تحت هدایت سرمایه های کمپرادور - بوروکراتیک و وابسته به انحصارات امپریالیستی تفوق یافت.

به دیگر سخن برخلاف انقلابات بورژوا - دموکراتیک کلاسیک، مهجور ساختن مناسبات فئودالی در ایران از طریق انقلاب مشروطیت، قیامها و جنبشهای دموکراتیک و انقلابی و نهایتا رفرمهای ارضی از بالا، طی نزدیک به ۷۵ سال، صورت گرفت. علت اصلی کند بودن رشد مناسبات زیربنایی و روبنایی سرمایه داری در ایران و ناتمام ماندن انقلاب دموکراتیک را باید در ضعف بورژوازی متوسط لیبرال ایران، مداخلات دائمی امپریالیسم و عدم کسب رهبری مبارزات توسط نیروهای انقلابی کمونیست، جست و جو کرد.

انقلاب بهمن ۱۳۵۷ نیز که اساسا خصلتی دموکراتیک داشته و سرنگونی سلطنت را به مثابه تجسم دیکتاتوری بورژوا - فئودالی در مدنظر داشت، به دلیل ضعف نیروهای انقلابی، باز هم در حد روبنایی باقی ماند. به

استقرار دموکراسی متعارف بورژوائی نائل نشد و در اثر مداخلات امپریالیستها از تعمیق انقلاب، بازوی دوم ارتجاع یعنی نیروهای مذهبی این بار بر سریر قدرت نشستند. اگر در انقلاب مشروطیت مداخله مذهب در تصویب قوانین در حد تأیید ۵ مجتهد بود که اساسا هم روی کاغذ باقی ماند، اینک مجتهدین قدرت دولتی را به دست گرفتند و دخالت دین در دولت کامل شد.

بهره کشی فئودالی و مناسبات عشیره ای روز به روز در ایران رو به تحلیل رفته و نقش چندانی در اقتصاد ایران بازی نمی کنند. اما امروز، مناسبات سرمایه داری در مستبدانه ترین شکل مبتنی بر استثمار بی رحمانه ی نیروی کاریدی و فکری و محدود کردن آزادیهای دموکراتیک (آزادی بیان، قلم، تشکل و تظاهر) وضعیت طبقاتی کنونی جامعه ایران را رقم می زند. در خطوطی کلی وضعیت زیربنایی و روبنایی امروز جامعه به شرح زیر است:

- حدود ۶۵٪ مردم در شهرها و درچنبره مناسبات سرمایه دارانه به امرار معاش می پردازند و در روستاها هم مناسبات کارمزدی عمدتا حاکم است؛

- مدارس و دانشگاهها حدود ۱/۳ جمعیت کشور را در خود جای داده اند.

- روند مهاجرت از روستا ها به شهرها پیوسته ادامه دارد؛

- مبارزات جاری مردم اعم از کارگران و زحمت کشان عمدتا در شهرها صورت گرفته و جنبه ستیز با

نظام سرمایه داری را دارند؛

- و ...

اما در طیف نیروهای چپ هنوز هستند کسانی که به خاطر وجود دیکتاتوری عریان سرمایه، دخالت دین در دولت، وجود تضییقات در مورد زنان و عدم به رسمیت شناختن حقوق آنان که عمدتا نیز مسائل روبنایی هستند و یا به دلیل وابسته بودن نظام سرمایه داری در ایران به سرمایه بزرگ جهانی و عدم توانایی آن در هدایت مستقلانه ی تولید، انقلاب ایران را در مرحله ی دموکراتیک می پندارند.

از نظر تاریخی طی دوسه قرن اخیر ما با دو انقلاب زیربنایی (انقلابات بورژوا - دموکراتیک کلاسیک و انقلاب سوسیالیستی) رو به رو بوده ایم که طبقه ای را جای گزین طبقه دیگر نموده اند. اما به دلیل مداخلات امپریالیستی در امور کشورهای جهان سوم، انقلابات سیاسی رو بنایی (ضد استعماری و دموکراتیک) صورت گرفته اند. در انقلابات بورژوا - دموکراتیک توده های مردم تحت رهبری بورژوازی و یا پرولتاریا، نظامهای

فئودالی و یا نیمه فئودالی را برانداخته و نظام سرمایه داری و یا سوسیالیستی را بنا نهادند. هدف عمده عبارت بود از درآوردن توده عظیم دهقانان از زیر بار استثمار و ستم فئودالی. اما در انقلابات روبنایی و سیاسی نظیر انقلابات ضد امپریالیستی و استقلال طلبانه در کشورهای مستعمره و یا انقلاباتی نظیر انقلاب مشروطیت و انقلاب بهمن ۵۷ در ایران، اهداف محدود کسب آزادیهای دموکراتیک (نظیر قانونمند کردن جامعه و مبارزه با سلطنت مستبدانه و امپریالیسم) مدنظر بوده و جابه جایی بلاواسطه ی طبقاتی طبقات متخاصم صورت نگرفت.

در تمامی این انقلابات زیربنایی و روبنایی بورژوازی متوسط و لیبرال به قصد مهار کردن انقلاب زیر هژمونی خود وارد کارزار شده است تا پس از پیروزی انقلاب مناسبات سرمایه دارانه را بسط و گسترش دهد. اما مداخلات امپریالیسم از یک سو و ورود طبقه کارگر به صحنه مبارزه برای کسب هژمونی انقلاب باعث شده تا بورژوازی لیبرال اساسا به سازش با امپریالیسم و ارتجاع بیشتر متمایل شود تا قبول هژمونی انقلاب دموکراتیک توسط پرولتاریا.

در ایران بورژوازی نزدیک به ۴۰ سال است که در راس جامعه نشسته و علارغم تضادهای درونی اش، در سرکوب طبقه کارگر و نیروهای مخالف نظام سرمایه داری هرچه در توان داشته به کار گرفته است. به علاوه ما اکنون در عصر امپریالیسم فراملی ها زندگی می کنیم که گلوبالیزاسیون سرمایه را به طور وحشیانه ای پیش برده و وجود دموکراسی را جز در چارچوب منافع خود به رسمیت نمی شناسد و طبقه کارگر را دشمن اصلی خود می داند.

در چنین شرایطی، بورژوازی لیبرال نمی تواند با اندیشه های قرون ۱۸ و ۱۹ عمل کرده و پا به پای عمل کرد سرمایه بزرگ جهانی به محدود کردن حقوق کارگران و زحمت کشان می پردازد. و اگر در لافاه دموکراسی خود را پنهان می کند، اعتبار این ادعا در همان حدی است که بوش و امثالهم با پرچم دموکراسی و حقوق بشر وارد فتح جهان شده اند. هم اکنون که رژیم جمهوری اسلامی باحدت و شدت بی سابقه ای در جهت محدود کردن حقوق کارگران عمل کرده و می خواهد قانون کار موجود را که تاحدی حقوق کارگران را به رسمیت می شناسد از دور خارج کند، چه تعداد از بورژوا لیبرالها علیه این تجاوز آشکار به حقوق کارگران دست به اعتراض گشوده اند؟

ممکن است برخی ملاحظات تاکتیکی را

انقلاب... بقیه از صفحه چهارم

آزادی اصائلو... بقیه از صفحه اول

حاکم شدن قانون جنگل در قانون کار و اخیراً سیاست خصوصی کردن صنایع دولتی که برابر ادعای جیره خواران حکومت منجر به اخراج ۳۲۰۰۰۰ نفر در چند ماه گذشته شده است طبقه کارگر را در وضعیتی سخت توان فرسا قرار داده است. در کنار استثمار لجام گسیخته و بی حقوقی مطلق، طبقه کارگرایران راه سامان یابی خود را در تشکل های مستقل کارگری پیدا کرده است، که بدرستی اگر مبارزات اخیر کارگران شرکت واحد تهران و حومه تحت هدایت هیئت مدیره و فعالان خود از يك سو نقطه عطفی در جنبش کارگری ایران شد، از سوی دیگر این هنوز آغاز راه است. از این رو ما ضمن تبریک به همه مدافعین جنبش کارگری برای آزادی آقای اصائلو و نیز ارج نهادن به تداوم فعالیت تشکل مستقل کارگران شرکت واحد تهران و حومه، همه را به همیاری و همکاری با فعالین جنبش کارگری تا تحقق سامان یابی تشکل مستقل شان، برای پیگیری خواسته هایشان فرا می خوانیم.

کارگران اخراجی باید به کار بازگردانده شوند!  
- در اعتراض و افشای سیاستهای ضد کارگری حاکمیت اسلامی که مجدداً فعالین برگزار کننده اول ماه مه سقز را هدف قرار داده است، متحداً صدای خود را بلند کنیم.  
کارزار دفاع از جنبش کارگری را گسترده تر کنیم!



کرده. به انحاء مختلف به حمایت از آنان برخاسته، شعار آزادی آقای اصائلو را سر دادند.  
کارگران شرکت واحد، فعالین و اعضای هیئت مدیره سندیکا برای آزادی اصائلو و نیز بازگشت به کار کارگران اخراجی، مبارزای آرام اما پیوسته را دنبال کردند. آنان با وجودیکه به کرات در این مدت با بگیر و ببند، تهدید، زندان و ضرب و شتم حاکمان اسلامی مواجه بودند، ولی توانستند با نامه نگاری، شکایت، مراجعه و نیز جلب حمایت های بین المللی تحقق خواسته ها، و نیز تداوم فعالیت تشکل مستقل خود را پیگیری کنند.

فعالین و مدافعین جنبش کارگری در خارج از کشور برای افشای هر چه بیشتر رژیم و جلب حمایت های بین المللی در راه همگامی برای سامان یابی جنبش مستقل کارگری ایران حرکت کردند. این اقدامات ظرف سه دهه گذشته بی سابقه بود. بدنبال همین تلاشها بود که کارگران شرکت واحد اکثریت عظیم مردم را تشکیل داده و منافعی در حفظ نظام سرمایه داری که از دستان استثمارگرش خون می چکد، ندارند. باید برای افتادن همه قدرت به دست توده های کارگر و زحمت کش مبارزه کرد که برای تحقق جامعه ی عادلانه سوسیالیستی و پایان دادن به استثمار کارمزدی و ازبین بردن طبقات صاحب وسایل تولید مبارزه می کنند. انقلاب دموکراتیک مرد، زنده باد انقلاب سوسیالیستی!

ک.ابراهیم - ۲۸ مرداد ۱۳۸۴

پیش بيموده می شد، ولی همین پیگیری ها و مبارزات بود که حکومت اسلامی را از تداوم سرکوب و حشيانه کارگران باز داشته و گام به گام به عقب نشاند.  
تهاجم رژیم جمهوری اسلامی ایران به حقوق کارگران و زحمتکش را پایانی نیست. بی کاری، عدم پرداخت دستمزدهای ناچیز،

۲۱ مرداد ۱۳۸۵ - ۲۰۰۶/۸/۱۲

کانون همبستگی با کارگران ایران - کلن  
کمیته همبستگی با کارگران در ایران - هامبورگ

انقلاب مشروطیت مرد، زنده باد انقلاب سوسیالیستی!

ترکیه، اردوگاه‌های مرگ فاشیسم هیتلری، نسل کشی جمهوری اسلامی، همه و همه یک هدف را دنبال کردند و آن: با نابودی حیات اجتماعی و سیاسی جامعه و به نظم در آوردن آن در چهار چوب ایدئولوژی حاکم در خدمت یک طبقه خاص. این ایدئولوژی می‌تواند در قامت لیبرالیسم بورژوازی، در لباس میدل سوسیالیستی و یا در جامعه فرستادگان خداوند ظاهر شود. نکات مشترک همه این مجموعه در این امر است که انسان، مبدل به ابزاری جهت سلطه بورژوازی می‌گردد.

نظامی که افق جامعه‌ای انسانی، انسان آزاد و انسان فارغ از خود بیگانگی را در برابر جامعه بشری ترسیم می‌نماید، نمی‌تواند و نمی‌بایستی از ابزاری بهره جوید که در تناقض کامل با رهایی انسان قرار دارد.

مضحکتر از همه اما این است که هم زمان با سال‌گرد چنین صاعقه مرگباری، حاملان

باشد که با پرچم ژنده پاره دین و به حکم پیامبران دروغین، فرمان کشتاری چنین سبع را صادر می‌کند.

اگر نبودند آنهایی که از سر اقبال یا تصادف جان از این مهلکه به در بردند، و آنانی که با کوله باری از شکنجه‌های جسمی و روانی، از چنگال دژخیمان رهایی یافتند، چگونه می‌شد هم راوی جنایت‌هایی گردید که چندین نسل را قربانی نمود و هم راوی مقاومت‌های نستوه و حماسه‌هایی چندان که عظمت انسان را، که برای دگرگونی نظم اجتماعی و اروانه پیکار میکردند، به نمایش گذارد.

پرسش اساسی این است که کدام نظم اجتماعی و کدام کارکرد، آفریننده اعدام و زندان است؟ چرا که تعمق در این امر راه گشای شناخت بیشتر و ژرفتر از این



بدين ترتيب، نئوکانه‌ها به دنبال بهانه برای آغاز تهاجم می‌گشتند و با اختراع "مبارزه با تروریسم" به مثابه خطرناک ترین دشمن کشورهای غربی، زمینه را برای آغاز تهاجم فراهم نمودند. حمله به افغانستان در ماه اکتبر ۲۰۰۱ آغاز شده و بمباران وسیع روستاها و مناطق تحت کنترل طالبان و القاعده، به شدت ادامه یافته و مردم فقیر افغانستان به خاک و خون کشیده شدند. آن چه در افغانستان مستقر شد، نه دمکراسی بلکه "نئوکراسی" وابسته به آمریکای احزاب مذهبی و جنگ سالاران "جبهه شمال" بود که مورد نفرت مردم افغانستان است. زیرا زمانی که اینان بین سالهای ۱۹۹۲ - ۱۹۹۶ به قدرت رسیدند، هزاران نفر از مردم بی گناه کابل را از دم تیغ گذراندند. اما مقاومت طالبان باعث شد تا نیروهای ناتو و سازمان ملل به کمک نیروهای آمریکا در افغانستان شتافته و اکنون بعد از گذشت ۵ سال از آغاز تجاوز، قادر به نابودکردن طالبان نشده و جنگ در افغانستان هم چنان ادامه دارد. ناکامی در تسخیر افغانستان اولین ضربه ای بود که به

این ایدئولوژی منحط و پوسیده - از نوع گنجی‌ها - در لباس "مصلحان دین" فراخوان "بیخشم و فراموش کنیم" صادر می‌کند. اگر بتوان فراموشی را به جای حافظه تاریخی در بطن جامعه برنشاند، در این صورت زمینه را جهت تداوم و بازتولید آفرینندگان شکنجه، مرگ و زندان می‌توان فراهم ساخت.

از این رو شایسته و بایسته است که چنین فجایع مرگباری را در حافظه تاریخی جامعه انسانی ثبت و ضبط گردانید و هم با تمام انرژی و توان خواهان لغو حکم اعدام و از بین بردن زندان سیاسی گردید، و بیش از همه پیکار همه جانبه‌ای را جهت استقرار نظامی سازمان داد که رهایی انسان از استثمار و ستم طبقاتی در مرکز توجه‌اش قرار دارد.

ر.بهزادی

پدیده و از این رهگذر پیکار جهت استقرار نظامی است که جهت سازمان دادن خود از اهرم زندان، شکنجه و کشتار بهره نجوید.

از این روست که حکایت شکنجه‌های جسم و روح، کابل، اپولو، دستبند قپانی، آویزان کردن، سوزاندن، سلول انفرادی، تابوتها و ماه‌ها تنهائی، زندگی دسته‌جمعی در اطاقهای در بسته تنگ و بی‌روزن، خرد و خوار کردن زندانیان و غیره و غیره... و داستان وادادها، از پا افتادن‌ها، استادگی‌ها و جان باختن‌های تسلیم نشدگان را می‌توان در بستر مکانیسم‌های حفظ قدرت و سلطه طبقاتی به کنکاش نشست.

آن چه که در سال شصت و هفت اتفاق افتاد، همانندی‌هایی کم و بیش در تاریخ دارد. انتقام وحشیانه اشراف و بورژوازی نوخاسته از قهرمانان کمون پاریس، قتل و عام ارمنه در دهه دوم قرن بیستم در

زنده باد یادجانباخته گان خلق !

صهیونیستی تنها به نظاره گری مشغولند و حتا به دلیل منافع تنگ نظرانه شان با متجاوزین همکاری می کنند.

به علاوه، هم اکنون شاهد هستیم که امپریالیستهای برای پیشبرد مقاصد تجاوزکارانه شان حتا با "اسلام سیاسی" در افغانستان و عراق که نماینده مناسبات گندیده استثماراری هستند، دست اندر دست یک دیگر به تجاوز آشکار علیه مردم، مشغولند.

با توجه به شرایطی که بیان شد، امروز در ایران و تاحدی در منطقه خاورمیانه، ۴ خط مشی مختلف و بعضا متفاوت در مورد تجاوزات امپریالیستی - صهیونیستی در برابر یک دیگر قرار گرفته اند:

۱- خطی که مبارزه علیه دشمنان داخلی را عمده دانسته و در مبارزه با آنها به طور مستقیم و یا غیرمستقیم از تجاوزات و مداخلات امپریالیستی - صهیونیستی استقبال می کند؛

۲- خطی که مبارزه علیه دشمنان خارجی فوق را عمده کرده و به طور مستقیم یا غیرمستقیم با دشمنان داخلی سرکوبگر هم سو می گردد؛

۳- خطی که مبارزه علیه "جنگ افروزی" نظامیان آمریکا و "تروریسم اسلامی" را راه نجات مردم منطقه ذکر می کند؛

۴- خطی که امپریالیسم و صهیونیسم را به مثابه دشمنان اساسی خارجی و رژیمهای سرکوبگر را به مثابه دشمن اساسی داخلی ارزیابی نموده، بدون هیچ گونه توهم پراکنی علیه این دو دشمن اساسی مبارزه کرده و به نسبت اوضاع مشخص و تحلیل مشخص از آن، تمرکز حمله را روی یکی یا دیگری قرار می دهد. ضمن اینکه آگاه است که بدون تلاش برای به شکست کشاندن استراتژی تهاجمی امپریالیستی - صهیونیستی، پیروزی بر دشمنان داخلی و تحقق انقلاب پرولتری ناممکن است.

سلطنت طلبان، سازمان مجاهدین، سازمانها

اما نئوکانها هنوز هم در تحقق استراتژی خود پافشاری نموده و با فعال نمودن پرونده اتمی ایران تلاش می کنند تا زمینه را برای مداخلات نظامی خود هموار سازند. نتیجه ی این تهاجمات، قدرت گیری دولتهای مرتجع و احزابی در منطقه بوده است که با پرچم دینی سعی در ادامه ی حاکمیت سرمایه و مرتجعین منطقه دارند.

اکنون مردم خاورمیانه و در پیشاپیش آنها کارگران و زحمت کشان این منطقه در برابر دودشمن اساسی خارجی و داخلی، صف کشیده اند. مبارزه علیه این دو دشمن اجتناب ناپذیر بوده و هرگونه توهم نسبت به ماهیت ارتجاعی این دو دشمن، خیانتی است آشکار به منافع اکثریت عظیم ساکنین منطقه که بار استثمار و ستم دولتهای منطقه و ویران

**خطی که امپریالیسم و صهیونیسم را به مثابه دشمنان اساسی خارجی و رژیمهای سرکوبگر را به مثابه دشمن اساسی داخلی ارزیابی نموده، بدون هیچ گونه توهم پراکنی علیه این دو دشمن اساسی مبارزه کرده و به نسبت اوضاع مشخص و تحلیل مشخص از آن، تمرکز حمله را روی یکی یا دیگری قرار می دهد. ضمن اینکه آگاه است که بدون تلاش برای به شکست کشاندن استراتژی تهاجمی امپریالیستی - صهیونیستی، پیروزی بر دشمنان داخلی و تحقق انقلاب پرولتری ناممکن است.**

سازی و کشتار مردم غیرنظامی توسط دشمن خارجی متجاوز و امپریالیست را بر دوش می کشند.

در شرایطی که اکثر دولتهای منطقه و حتا تعدادی از نیروهای سیاسی، سرسازش با امپریالیسم و صهیونیسم را در پیش گرفته اند؛ در وضعیتی که ضعف نیروهای سیاسی چپ باعث شده که ابتکار عمل در میدان مبارزه علیه تجاوز خارجی امپریالیستی به دست نیروهای مرتجع مذهبی بیافتد؛ خلاصه کردن دشمنان مردم در جنگ طلبان نظامی خارجی، "اسلام سیاسی" و یا "تروریسم اسلامی"، در بهترین حالت آوانس دادن به امپریالیسم و حاکمین مرتجع در منطقه است. بسیاری از دولتهای مرتجع حاکم در منطقه نیز در برابر تجاوزگری امپریالیستی -

روزانه خون دهها نفر بر زمین ریخته شده و در شرایط کنونی پایانی برای این جنگ، جز شکست نیروهای متجاوز متصور نیست. بوش که چند روز پس از آغاز تهاجم مدعی شد که عراق را تسخیر کرده است و پایان جنگ را اعلام نمود، ارتش آمریکا و متحدینش را در چنان باتلاقی گیرانداخته که هیچ راه گریزی برایشان باقی نمانده است. ناتوانی ارتش آمریکا در فیصله دادن به جنگ در افغانستان درسی بود که نئوکانها از آن نیاموختند و عبرت نگرفتند. در عراق نیز آیت الله های مرتجع شیعه به قدرت عمده تبدیل شدند و به جای دموکراسی، "تئوکراسی" ارتجاع مذهبی در عراق حاکم شد. استراتژی نئوکانها در خاورمیانه با دومین شکست رو به رو شد.

بارسوم و در شرایطی که ژنرالها و مقامات دولت اسرائیل پروژه اتمی ایران را بهانه ای برای حمله به ایران، به نئوکانها قبولاندند، جهت تدارک این حمله، تجاوز به فلسطین و لبنان در دستور کار آنها قرار گرفت. آنها از جمله می خواستند قدرت آتش ایران را از طریق حمله به حزب الله لبنان ارزیابی کنند. این بار نیز گرچه در اثر بمبارانهای وحشیانه نوار غزه و جنوب و مرکز لبنان با خاک یکسان شدند، اما مقاومت حزب الله، هم قدر قدرتی صهیونیستها و آسیب پذیری اسرائیل را برملا ساخت و هم اعتبار آن، به مثابه نیروی مقاومت در برابر تجاوز خارجی در لبنان و در کشورهای عربی، بالا رفت.

نئوکانها و صهیونیستها تمام تلاش خود را به کاربردند تا پای سوریه و ایران را به مثابه حامیان حزب الله و حماس به میان بکشند. آنها با تحریکاتی که در مرزهای سوریه انجام دادند کوشیدند تا سوریه را وادار به عکس العمل کنند و شرایط را برای حمله به دو کشور سوریه و ایران فراهم سازند. کلیه ی تلاشهای آنان تا کنون با عدم موفقیت استراتژیکی رو به رو شده است. مردم جهان و حتا بسیاری از دولتهای این تجاوزات را محکوم نمودند و بالاخره صهیونیستهای اسرائیل تن به آتش بس ناپایداری دادند که توسط سازمان ملل اتخاذ شده بود.

تا اینجا، استراتژی تهاجمی نئوکانها و صهیونیستها در ایجاد "خاورمیانه بزرگ" در اثر مقاومت مردم خاورمیانه در برابر تجاوز خارجی با شکست رو به رو شده است. این پیروزی بزرگی در به خاک کشاندن پشت ابر قدرت اتمی جهان است.

[www.ranjbaran.org](http://www.ranjbaran.org)



**تهاجم آمریکا - اسرائیل در خاورمیانه را به شکست بکشانیم**

مرکز صحنه تاریخ را اشغال کرده بودند. در طول دهه ۱۹۸۰، بازگشت لیبرالیسم در تحت نام "بازار آزاد" که به تشدید جهانی شدن سرمایه به ویژه بعد از پایان "جنگ سرد" و فروپاشی شوروی در ۱۹۹۱ منجر شد، مارکسیست ها را وادار به تفکر و تحلیل مجدد در مورد ساختار نظام جهانی سرمایه ساخت. حداقل در سطح مدیریت اقتصاد نئولیبرالیسم جهانی، این جمع بندی از طرف اکثر مارکسیست ها ارائه گردید که جهان سرمایه داری در دوره بعد از "جنگ سرد" وارد فاز "امپریالیسم گروهی" و یا امپریالیسم سه تائی آمریکا، ژاپن و اتحادیه اروپا گشته است. سنوالی که در حال حاضر در مورد این ترکیب امپریالیستی مطرح می شود این است که آیا این تغییر کیفی و دائمی است و یا بر عکس موقتی و تصادفی است؟ آنچه که روشن است این است که این تغییر نیز مثل گذشته به فعل و انفعالات در مکانیزم حرکت سرمایه بستگی دارد. به قرائت دیگر، رابطه ملی سرمایه با سرمایه جهانی دست خوش تحول قرار گرفته است. در دوره های پیشین تاریخ نظام جهانی سرمایه (امپریالیسم) حضور کمپانی های بزرگ یک کشور امپریالیستی در بازار جهانی، توسط قدرت در بازار ملی آن کشور تعیین می شد. در فاز فعلی (دوره بعد از "جنگ سرد") عکس آن صادق است. در نتیجه، کمپانی های فراملی بدون در نظر گرفتن کشور متبوع خود، صاحب منابع مشترکتی در مدیریت بازار جهان می باشند. این منابع تضادهای همیشگی تجاری و اقتصادی را که مخصوص سرمایه داری است، به زیر مهمیز انقیاد و اطاعت خویش کشیده اند. در این چهار چوب است که ما می توانیم مواضع متغیر و ناپایداری را که دولت ها مثلاً فرانسه، روسیه و در سالهای اخیر نسبت به سیاست ها و عملکرد دولت دولت آمریکا در مناطق مختلف جهان، به ویژه در خاورمیانه، اتخاذ کرده اند، بهتر بفهمیم. فرضیه ای دوم: آمریکا در فاز "امپریالیسم گروهی" دارای برتری اقتصادی قاطع نیست. در حال حاضر با این که آمریکا قصد دارد که با استفاده از قدر قدرتی بلامنازع نظامی خود، بر جهان تسلط یافته و به ایجاد امپراطوری جهانی سرمایه دست یازد، ولی شواهد نشان می دهند که این ابر قدرت نظامی در تمامی زمینه های غیر نظامی (اقتصادی، سیاسی و فرهنگی) به طور روز افزونی قوس نزولی را می پیماید. در حقیقت سیستم تولیدی آمریکا به هیچ وجه "کارآترین و موثرترین" در جهان نیست.

و احزاب اپورتونیست و شوونیست در مناطق ملیت نشین و تعدادی از روشن فکران ضد رژیم و ضد مذهب در داخل و خارج از کشور، از مدافعین خط ۱ هستند. اینان در تلاش برای کسب قدرت، یا سهم شدن در آن و یا رهایی از رژیم اسلامی و همان طور که حدود نیم قرن پیش ملامصطفا بارزانی گفته بود: حاضر به کمک گرفتن از "شیطان" برای رسیدن به مقصود خود می باشند؛

مدافعین خط ۲، علاوه بر نیروهای سیاسی درون حاکمیت، برخی نیروهای رفرمیست در داخل و خارج کشور و افرادی که ظاهراً ضدامپریالیست بوده و خود را مدافع استقلال ایران معرفی می کنند، اما در عمل با حاکمین هم‌آوا شده اند؛

مدافعین خط ۳ شامل برخی از نیروهای چپ هستند که گرچه در گذشته به دفاع از حمله آمریکا به افغانستان پرداختند، اما امروز نه امپریالیسم که "نظامی گری" کشورهای غرب و نه رژیمهای ارتجاعی منطقه که "تروریسم اسلامی" را نقد کرده و تجاوزگر و مورد تجاوز قرار گرفته را همسنگ قلمداد کرده و قادر به ارائه خط درست مبارزاتی نمی شوند؛

خط ۴ در شرایط کنونی دقیق ترین خط مبارزاتی است که برای براندازی نظام سرمایه داری حاکم بر ایران تمرکز داده و در صورت قرار گرفتن در برابر تهاجم و تجاوز امپریالیستی، بدون ایجاد توهم در رابطه با رژیم سرکوبگر؛ مبارزه علیه تجاوز خارجی را نیز مستقلاً سازمان می دهد. این خط در عین حال که مسئله براندازی رژیم جمهوری اسلامی ایران را در دستور کار خود دارد، برای به شکست کشاندن استراتژی نوکانها - صهیونیستها، مبارزه می کند. باتوجه به این که داشتن دقیق ترین خط سیاسی در مبارزه علیه طبقات حاکم و امپریالیسم، ضرورتی اجتناب ناپذیر شده است، نیروهای چپ مدافع طبقه کارگر و زحمت کشان، چنان چه مایل به تاثیرگذاری در اوضاع بوده و فقط نظاره گر آن نباشند، مجبورند به دیدگاه واحدی برسند تا بتوانند مبارزات خود را قاطعانه سازمان داده و مانع از آن شوند که نیروهای مرتجع حاکم به بهانه ی مبارزه علیه متجاوزین خارجی، مردم را حول پرچم ارتجاعی خود گردآورند.

۲۵ مرداد ۱۳۸۴ - ک. ابراهیم

امپراطوری جهانی سرمایه از طریق کنترل نظامی کره زمین به قصد جبران کسریهای بودجه و پرداخت های آمریکا، طرح ریزی شده اند. این پروژه ای مردم جهان را به ویژه در کشورهای جنوب تهدید می کند. این امر پی آمد منطقی فرضیه ی دوم است که به روشنی مطرح می کند که در نظام " امپریالیسم گروهی " آمریکا دارای برتری اقتصادی قاطع نیست. در پرتو این امر می توان به روشنی متوجه شد که تصمیم گیری استراتژیکی واشنگتن بی اخذ سود کلان بر اساس برتری نظامی چشم گیری در جهان بنا شده است. لذا از این لحاظ، توسل به " جنگهای پیشگیرانه " از طریق پیاده ساختن سیاست های " یک جانبه " از طرف کاخ سفید با هدف به اطاعت کشاندن شرکای خود ( ژاپن و " اروپای متحد " ) و از بین بردن هر امیدی برای " کشورهای بزرگ " ( مانند چین، روسیه، هندوستان و برزیل ) در جهت ایجاد ائتلاف و محوری از آنها در مقابل آمریکا برنامه ریزی و تنظیم گشته است.

بقیه دارد

۱۸ اوت ۲۰۰۶ - ناظمی

**بجز نوشته هایی که با  
امضای تحریریه منتشر  
می گردد و بیانگر نظرات  
حزب رنجبران ایران می  
باشد، دیگر نوشته های  
مندرج در نشریه رنجبر  
به امضا های فردی  
است و مسئولیت آنها با  
نویسندگانشان می باشد.**

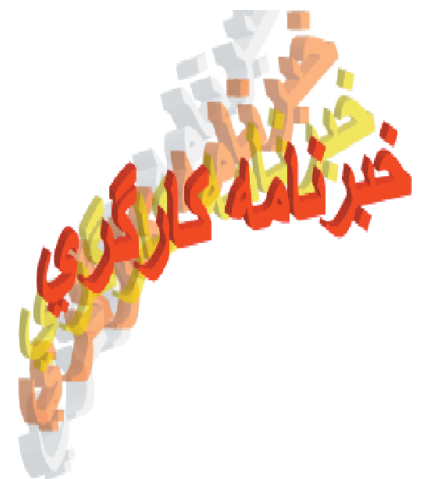
مصرف می کند. به قول سمیرامین، " مزیت آمریکا همانا مزیت در غارتگری است. بدین معنی که آمریکا کسری بودجه، توازن تجاری و توازن پرداخت های خود را یا از طریق توافق با شرکاء و متحدین خود و یا از طریق زور از کشورهای جهان سوم جبران می کند. البته طریق دیگری را نیز آمریکا تعبیه کرده است که توسط آنها کسریهایش را جبران می کند. اهم این ترفندها که آمریکا از طریق آنها قسمت عمده کسریهای خود را تامین می کند، عبارتند از :

۱- کمک های سرمایه ای از اروپا و ژاپن ( سرمایه گذاریها و خرید سهام دولتی و خصوصی در آمریکا )  
۲- تخلف یک جانبه پی در پی از مقررات حاکم در " بازار آزاد " سرمایه داری  
۳- صادرات تسلیحات نظامی در پی کسب سودهای کلان  
۴- کمک های سرمایه ای از کشورهای جنوب ( کشورهای ثروتمند نفتی و طبقات وابسته به آمریکا در کشورهای جهان سوم، شامل فقیر ترین آنها )  
۵- تهی کردن دیگر کشورهای جنوب در قالب هزینه سرویس کردن قروض آنها به شرکت های فراملی بانکها.

اگر این ترفندها و طرق در آینده کارائی خود را از دست بدهند، آمریکا اگر لازم باشد به نیروی نظامی و نظامی گری متوسل خواهد گشت. با این که آمریکا خود را مدافع شرکاء خود در امپریالیسم گروهی ( ژاپن و اروپا ) اعلام می کند، ولی این حقیقت به جای خود باقی است که واشنگتن خیال تقسیم مساوی ناشی از سرکردگی خود را با شرکاء و متحدین ندارد. بلکه بر عکس هدف آمریکا به عنوان سرکرده ی " امپریالیسم گروهی " ساختن وسیله از شرکایش می باشد. با چنین دید و پروژه ی نظامی آمریکا فقط آماده است که با ترغیب و تطمیع و ارباب سازش های جزئی با شرکاء مادون و متحدین، آنها را تابع خود بکند. آیا این تضاد منافع در داخل نظام سرمایه می تواند در یک مرحله ای سبب گسستگی در امپریالیسم گروهی و " پیمان اتلانتیک گردد؟ این امر غیر ممکن نیست ولی وقوع آن فعلا محتمل نمی باشد. خیلی از کشورهای در جهان از جمله کشورهای اروپایی از قدر قدرتی بلامنازع نظامی آمریکا احساس خطر می کنند ولی تاکنون نتوانسته اند و یا به خاطر وابستگی به سرمایه جهانی نمی خواهند به ایجاد یک بدیل نظامی دست بزنند. این امر را شاید با توجه به فرضیه سوم می توان بیشتر درک کرد.

فرضیه سوم : اساسا پروژه ای ایجاد

گواه این ادعا کسری پرداخت های تجاری و عدم توازن پرداخت های آمریکا است. کسری پرداخت های تجاری آمریکا از ۱۰۰ میلیارد دلار در سال ۱۹۹۹ به ۴۵۰ میلیارد دلار در سال ۲۰۰۰ رسید و در عرض شش سال گذشته بطور نجومی قوس صعودی پیموده است. آمریکا اکنون مواجه با رقابت با اروپا و ژاپن در زمینه کالاهای پیشرفته تکنولوژیکی و رقابت با چین و کره جنوبی در زمینه کالاهای ساخته شده معمولی گشته و موقعیت و پرستش خود را که در دوره ۱۹۳۷-۱۹۴۵ بدست آورده بود، به تدریج از دست می دهد. به نظر من احتمال تسلط آمریکا بر بازار بین الملل جهان بدون توسل به طریق " ما فوق اقتصادی " که از اصول و قواعد لیبرالیسم حاکم در " بازار آزاد " سرمایه داری تخطی کند، وجود ندارد. در حقیقت، آمریکا فقط در حیطه نظامی و بخش تسلیحاتی است که می تواند از برتری در مقابله با جهان منتفع گردد. این امر به خاطر این است که بخش تسلیحاتی و نظامی گری به میزان قابل توجهی از قوانین و مقررات " بازار آزاد " میرا بوده و از حمایت کامل دولت برخوردار می باشد. بدون تردید حمایت کامل دولت آمریکا ( که بودجه نظامی آن چهار برابر بودجه نظامی دولت چین است)، از صنایع نظامی تاثیرات قابل توجهی روی بخش غیر نظامی اقتصاد آمریکا می گذارد ( تارنمای اینترنت می تواند مثالی در این مورد باشد) اما به همان میزان باعث اغتشاش، تحریف و نارسائی در بخش خصوصی می گردد. این نارسائی ها از یک سو و تعیین یک بودجه سرسام آور امور نظامی و تسلیحاتی از سوی دیگر باعث شده اند که حیات اقتصاد آمریکا به صورت انگلی بویژه در دهه های اخیر درآید. خیلی روشن باید گفت که جهان تولید می کند و آمریکا ( که پس انداز ملی آن عملاً صفر است)





که به مثابه سازمانی جهانی مورد قبول آنها می باشد - هستند؟ آیا این دو کشور حاضر به عدم مداخله در امور منطقه هستند؟ اگر چنین نیست، پس این منافع تنگ نظرانه طبقاتی یا ملی است که آنها را وادار کرده است تا به دفاع از شرورترین دشمنان بشریت مترقی و آزادی خواه پرداخته و به عنوان سگان حافظ منافع امپراتور بوش و معاونش اولمرت در ایران پارس کنند!

برای اطلاع خوانندگان گرامی "رنجبر" ما لیست تاحدی نادقیق را که در وب سایت: [www.uruknet.info/?p=25180](http://www.uruknet.info/?p=25180) آمده است که بخش کوچکی از تصمیمات سازمان ملل و برخورد آمریکا به این تصمیمات را در اختیار آنها قرار می دهیم تا نشان دهیم که تجاوز پیوسته صهیونیستها به لبنان و دیگر کشورهای منطقه بخشی از استراتژی آنها در تحقق اسرائیل بزرگ است و در این راه از کمکهای بی دریغ آمریکا پیوسته برخوردار بوده اند. مقاومت در برابر این تجاوزگری فاشیستی امری عادلانه است، صرف نظر از این که مقاومت کنندگان از چه طبقه یا حزب و گروهی باشند. ابراز مخالفت مردم جهان با تجاوز اسرائیل به لبنان در ابعادی، وسیع نشان دهنده ی ناعادلانه بودن این تجاوز ضدانسانی و ویران گرانه است. این لیست ناقص حدود ۷۰ قطعنامه شورای امنیت (بین سالهای ۱۹۵۵ - ۱۹۹۲) و ۳۵ وتوی آمریکا را (بین سالهای ۱۹۷۲ - ۲۰۰۲) را نشان می دهد.

هیئت تحریریه

- خاطر حملات شدید مکرر به اردن؛
- ۹- قطعنامه ۲۵۰: درخواست از اسرائیل در جلوگیری از رژه نظامی در اورشلیم؛
  - ۱۰- قطعنامه ۲۵۱: اظهارتاسف عمیق از برگذاری رژه نظامی در اورشلیم؛
  - ۱۱- قطعنامه ۲۵۲: بی اعتبار اعلام کردن عمل اسرائیل در ابراز اورشلیم به مثابه پایتخت یهودیان؛
  - ۱۲- قطعنامه ۲۵۶: محکوم کردن حمله آشکار اسرائیل به اردن؛
  - ۱۳- قطعنامه ۲۵۹: ابراز تاسف از عدم پذیرش هیئت سازمان ملل برای بررسی اشغال؛
  - ۱۴- قطعنامه ۲۶۲: محکوم کردن اسرائیل به خاطر حمله به فرودگاه بیروت؛
  - ۱۵- قطعنامه ۲۶۵: محکوم کردن اسرائیل به خاطر حمله به سالت در اردن؛
  - ۱۶- قطعنامه ۲۶۷: سرزنش اسرائیل برای اتخاذ تصمیم در مورد تغییر وضعیت اورشلیم؛
  - ۱۷- قطعنامه ۲۷۰: محکوم کردن اسرائیل به خاطر حمله به دهات جنوب لبنان؛
  - ۱۸- قطعنامه ۲۷۱: محکوم کردن اسرائیل به خاطر عدم اطاعت از قطعنامه های سازمان ملل در مورد اورشلیم؛
  - ۱۹- قطعنامه ۲۷۹: درخواست از اسرائیل برای بیرون بردن نیروهایش از جنوب لبنان؛
  - ۲۰- قطعنامه ۲۸۰: محکوم کردن اسرائیل به خاطر حمله به لبنان؛
  - ۲۱- قطعنامه درخواست عقب نشینی نیروهای اسرائیل از جنوب لبنان؛
  - ۲۲- قطعنامه ۲۸۵: درخواست عقب نشینی فوری از لبنان؛
  - ۲۳- قطعنامه ۲۹۸: سرزنش اسرائیل به خاطر تغییر وضعیت اورشلیم؛
  - ۲۴- قطعنامه ۳۱۳: درخواست از اسرائیل در قطع حمله به لبنان؛
  - ۲۵- قطعنامه ۳۱۶: محکوم کردن اسرائیل به خاطر حملات پی در پی به لبنان؛
  - ۲۶- قطعنامه ۳۱۷: اظهارتاسف از عدم آزاد کردن لبنانیهای به گروگان گرفته شده؛
  - ۲۷- قطعنامه ۳۳۲: محکوم کردن حملات مکرر اسرائیل به لبنان؛
  - ۲۸- قطعنامه ۳۳۷: محکوم کردن اسرائیل به خاطر تجاوز به حق حاکمیت لبنان؛
  - ۲۹- قطعنامه ۳۴۷: محکوم کردن حمله اسرائیل به لبنان؛
  - ۳۰- قطعنامه ۴۲۵: درخواست عقب نشینی ارتش اسرائیل از لبنان؛
  - ۳۱- قطعنامه ۴۲۷: درخواست عقب نشینی کامل ارتش اسرائیل از لبنان؛
  - ۳۲- قطعنامه ۴۴۴: اظهارتاسف از عدم همکاری اسرائیل با نیروهای صلح سازمان ملل؛
  - ۳۳- قطعنامه ۴۴۶: مشخص کردن اینکه استقرار اسرائیل در مناطق اشغالی وخیم است؛
  - ۳۴- کارشکنی اسرائیل برای برقراری صلح و امتناع از اجرای ماده ۴ کنوانسیون ژنو؛
  - ۳۵- قطعنامه ۴۵۰: درخواست از اسرائیل در قطع حملات به لبنان؛
  - ۳۶- قطعنامه ۴۵۲: درخواست از اسرائیل در قطع خانه سازی در مناطق اشغالی؛
  - ۳۷- قطعنامه ۴۶۵: اظهارتاسف از خانه سازیها، درخواست از تمام کشورهای عضو به عدم همکاری با برنامه خانه سازی؛
  - ۳۸- قطعنامه ۴۶۷: اظهارتاسف شدید از حمله نظامی اسرائیل به لبنان؛
  - ۴۰- قطعنامه ۴۶۸: درخواست از اسرائیل در مورد لغو اخراج کردن غیرقانونی دوشهردار فلسطینی؛
  - ۴۱- قطعنامه ۴۶۹: اظهارتاسف شدید از عدم اجرای دستور شورای امنیت در اخراج فلسطینیها؛
  - ۴۲- قطعنامه ۴۷۱: ابراز نگرانی عمیق از عدم اجرای بند ۴ کنوانسیون ژنو توسط اسرائیل؛
  - ۴۳- قطعنامه ۴۷۶: تکرار اینکه درخواست اسرائیل در مورد اورشلیم پوچ و باطل است؛
  - ۴۴- قطعنامه ۴۷۸: ممانعت قاطع از خواست اسرائیل در گنجاندن اورشلیم در "قانون اساسی"؛
  - ۴۵- قطعنامه ۴۸۴: اعلام اینکه برگرداندن دوشهردار فلسطینی دستوری است؛
  - ۴۶- قطعنامه ۴۸۷: محکوم کردن شدید اسرائیل به خاطر حمله به تاسیسات اتمی عراق؛
  - ۴۷- قطعنامه ۴۹۷: تصمیم اسرائیل در ضمیمه کردن بلندیهای جولان سوریه پوچ و بی معناست و درخواست عدول اسرائیل از این تصمیم؛
  - ۴۸- قطعنامه ۴۹۸: درخواست عقب نشینی اسرائیل از لبنان؛
  - ۴۹- قطعنامه ۵۰۱: درخواست از اسرائیل در قطع حمله به لبنان و کشیدن نیروهایش از آن؛
  - ۵۰- قطعنامه ۵۰۹: درخواست عقب نشینی فوری و بدون قید و شرط اسرائیل از لبنان؛
  - ۵۱- قطعنامه ۵۱۵: درخواست لغو حکومت نظامی اسرائیل در بیروت و اجازه دادن به ورود آذوقه به آن؛
  - ۵۲- قطعنامه ۵۱۷: سرزنش اسرائیل به

دو حکومتی. بقیه از صفحه نهم

- تا ۲۰۰۲ :
- Rev.۱/۱۷۷۹۶-قطعنامه ۱۹۸۷/۲/۶-۲۱ S - تعداد آراء: ۱-۱۰، ۴ ممتنع: انگلیس؛ استرالیا، دانمارک و فرانسه؛
- ۱- ۱۹۷۲/۹/۱۰ - قطعنامه S/۱۰۷۸۴ - تعداد آراء: ۱، ۱-۱۳؛
- ۲- ۱۹۸۸/۱/۱۸ - قطعنامه S/۱۹۴۳۴ - تعداد آراء: ۱-۱۳، با رای ممتنع انگلیس؛
- ۳- ۱۹۸۸ - قطعنامه S/۱۹۴۶۶ - تعداد آراء: ۱-۱۴؛
- ۴- ۱۹۸۸ - قطعنامه S/۱۹۷۸۰ - تعداد آراء: ۱-۱۴؛
- ۵- ۱۹۸۸/۵/۱۰ - قطعنامه S/۱۹۸۶۸ - تعداد آراء: ۱-۱۴؛
- ۶- ۱۹۸۸/۱۲/۱۴ - قطعنامه S/۲۰۳۲۲ - تعداد آراء: ۱-۱۴؛
- ۷- ۱۹۸۹/۲/۱۷ - قطعنامه S/۱۲۱۱۹ - تعداد آراء: ۱-۱۴؛
- ۸- ۱۹۸۹/۶/۹ - قطعنامه S/۱۳۹۱۱ - تعداد آراء: ۱-۱۴؛
- ۹- ۱۹۹۰/۱۱/۷ - قطعنامه S/۱۳۹۱۱ - تعداد آراء: ۱-۱۴؛
- ۱۰- ۱۹۹۰/۱۱/۷ - قطعنامه S/۱۳۹۱۱ - تعداد آراء: ۱-۱۴؛
- ۱۱- ۱۹۹۰/۱۱/۷ - قطعنامه S/۱۳۹۱۱ - تعداد آراء: ۱-۱۴؛
- ۱۲- ۱۹۹۰/۱۱/۷ - قطعنامه S/۱۳۹۱۱ - تعداد آراء: ۱-۱۴؛
- ۱۳- ۱۹۹۰/۱۱/۷ - قطعنامه S/۱۳۹۱۱ - تعداد آراء: ۱-۱۴؛
- ۱۴- ۱۹۹۰/۱۱/۷ - قطعنامه S/۱۳۹۱۱ - تعداد آراء: ۱-۱۴؛
- ۱۵- ۱۹۹۰/۱۱/۷ - قطعنامه S/۱۳۹۱۱ - تعداد آراء: ۱-۱۴؛
- ۱۶- ۱۹۹۰/۱۱/۷ - قطعنامه S/۱۳۹۱۱ - تعداد آراء: ۱-۱۴؛
- ۱۷- ۱۹۹۰/۱۱/۷ - قطعنامه S/۱۳۹۱۱ - تعداد آراء: ۱-۱۴؛
- ۱۸- ۱۹۹۰/۱۱/۷ - قطعنامه S/۱۳۹۱۱ - تعداد آراء: ۱-۱۴؛
- ۱۹- ۱۹۹۰/۱۱/۷ - قطعنامه S/۱۳۹۱۱ - تعداد آراء: ۱-۱۴؛
- ۲۰- ۱۹۹۰/۱۱/۷ - قطعنامه S/۱۳۹۱۱ - تعداد آراء: ۱-۱۴؛
- ۲۱- ۱۹۹۰/۱۱/۷ - قطعنامه S/۱۳۹۱۱ - تعداد آراء: ۱-۱۴؛
- ۲۲- ۱۹۹۰/۱۱/۷ - قطعنامه S/۱۳۹۱۱ - تعداد آراء: ۱-۱۴؛
- ۲۳- ۱۹۹۰/۱۱/۷ - قطعنامه S/۱۳۹۱۱ - تعداد آراء: ۱-۱۴؛
- ۲۴- ۱۹۹۰/۱۱/۷ - قطعنامه S/۱۳۹۱۱ - تعداد آراء: ۱-۱۴؛
- ۲۵- ۱۹۹۰/۱۱/۷ - قطعنامه S/۱۳۹۱۱ - تعداد آراء: ۱-۱۴؛
- ۲۶- ۱۹۹۰/۱۱/۷ - قطعنامه S/۱۳۹۱۱ - تعداد آراء: ۱-۱۴؛
- ۲۷- ۱۹۹۰/۱۱/۷ - قطعنامه S/۱۳۹۱۱ - تعداد آراء: ۱-۱۴؛
- ۲۸- ۱۹۹۰/۱۱/۷ - قطعنامه S/۱۳۹۱۱ - تعداد آراء: ۱-۱۴؛
- ۲۹- ۱۹۹۰/۱۱/۷ - قطعنامه S/۱۳۹۱۱ - تعداد آراء: ۱-۱۴؛
- ۳۰- ۱۹۹۰/۱۱/۷ - قطعنامه S/۱۳۹۱۱ - تعداد آراء: ۱-۱۴؛
- ۳۱- ۱۹۹۰/۱۱/۷ - قطعنامه S/۱۳۹۱۱ - تعداد آراء: ۱-۱۴؛
- ۳۲- ۲۰۰۱/۳/۲۷ - قطعنامه S/۱۳۹۱۱ - تعداد آراء: ۱-۱۴؛
- ۳۳- ۲۰۰۱/۱۲/۱۵ - قطعنامه S/۱۳۹۱۱ - تعداد آراء: ۱-۱۴؛
- ۱۲ ممتنع (انگلیس و نروژ) منبع: وزارت امور خارجه آمریکا
- Rev.۱/۱۵۳۴۷-قطعنامه ۱۹۸۲/۸/۶-۱۳ S - تعداد آراء: ۱-۱۱؛
- ۱۴- ۱۹۸۳/۸/۲ - قطعنامه S/۱۵۸۹۵ - تعداد آراء: ۱-۱۳؛
- ۱۵- ۱۹۸۳ - درمورد محکوم کردن سیاست استقرار در سرزمینهای عربی - پذیرفته نشد؛
- ۱۶- ۱۹۸۴/۹/۶ - قطعنامه S/۱۶۷۳۲ - تعداد آراء: ۱-۱۳، با امتناع انگلیس؛
- ۱۷- ۱۹۸۵/۹/۱۳ - قطعنامه S/۱۹۴۵۹ - تعداد آراء: ۱-۱۰، با ۴ ممتنع: استرالیا، دانمارک، انگلیس و فرانسه؛
- ۱۸- ۱۹۸۵/۱۲/۳ - قطعنامه S/۱۷۰۰۰ - تعداد آراء: ۱-۱۱ یا ۳ ممتنع: استرالیا، دانمارک و انگلیس؛
- ۱۹- ۱۹۸۶/۱/۳۰ - قطعنامه S/۱۷۷۳۰/Rev.۱ - تعداد آراء: ۱-۱۳، ممتنع: تایلند؛
- ۲۰- ۱۹۸۶/۱/۱۷ - قطعنامه S/۱۷۷۳۰/Rev.۲ - تعداد آراء: ۱-۱۱، سه ممتنع: استرالیا، انگلیس و دانمارک؛
- خاطر عدم پیروی از قطعنامه های سازمان ملل و عقب نشینی از لبنان؛
- ۵۲- قطعنامه ۵۱۸: درخواست همکاری کامل اسرائیل با نیروهای سازمان ملل در لبنان؛
- ۵۳- قطعنامه ۵۲۰: محکوم کردن حمله اسرائیل به غرب بیروت؛
- ۵۴- قطعنامه ۵۷۳: محکوم کردن قاطعانه اسرائیل به خاطر بمباران تونس و حمله به مرکز فرماندهی سازمان آزادی بخش فلسطین؛
- ۵۵- قطعنامه ۵۸۷: باتوجه به درخواستهای قبلی درمورد عقب نشینی از لبنان، انجام فوری آن؛
- ۵۶- قطعنامه ۵۹۲: اظهار تاسف شدید از کشتن دانشجویان فلسطینی در دانشگاه بئر زید توسط نیروهای اسرائیل؛
- ۵۷- قطعنامه ۶۰۵: اظهار تاسف شدید از نقض حقوق فلسطینیان توسط پلیس اسرائیل؛
- ۵۸- قطعنامه ۶۰۷: درخواست از اسرائیل در عدم تبعید فلسطینیان و اجرای بندء کنوانسیون ژنو؛
- ۵۹- قطعنامه ۶۰۸: تاسف عمیق از عدم اجرای مصوبات سازمان ملل درمورد تبعید غیر نظامیان فلسطینی؛
- ۶۰- قطعنامه ۶۳۶: ابراز تاسف عمیق از ادامه تبعید غیر نظامیان فلسطینی؛
- ۶۱- قطعنامه ۶۴۱: تاسف از ادامه تبعید فلسطینیان؛
- ۶۲- قطعنامه ۶۷۲: محکوم کردن خشونت اسرائیل علیه فلسطینیان در حرم شریف/ مسجد الاقصی؛
- ۶۳- قطعنامه ۶۷۳: ابراز تاسف از عدم همکاری اسرائیل با سازمان ملل؛
- ۶۴- قطعنامه ۶۸۱: ابراز تاسف از ادامه تبعید فلسطینیان؛
- ۶۵- قطعنامه ۶۹۴: ابراز تاسف از تبعید فلسطینیان و درخواست برگشت دادن فوری صحیح و سالم آنها؛
- ۶۶- قطعنامه ۷۲۶: قویا محکوم کردن تبعید فلسطینیان؛
- ۶۷- قطعنامه ۷۹۹: قویا محکوم کردن تبعید ۴۱۳ فلسطینی و درخواست برگرداندن فوری آنان؛
- رای دهی های منفی آمریکا به قطعنامه های سازمان ملل در انتقاد از اسرائیل ۱۹۷۲ -

امپریالیسم و صهیونیسم بزرگترین دشمنان بیرونی خلقهای خاورمیانه اند!

## کشاندن پای دیگران

## آیا ویران سازی لبنان آغاز درگیری وسیعتری است؟

منطقه به حساب بیاوریم که اسرائیل به مثابه پایگاه جلو جبهه در آن نقش دارد و این نقش بیش از هر زمانی آشکارتر شده است (چنانچه فرض کنیم که در گذشته چنین نبود)

مع الوصف سؤال این است که بدتر شدن وضع در افغانستان و عراق تاچه درجه ای آنها را تحت فشار قرار داده است؟ به سخن دیگر آیا آمریکا مجبور شده است که تحرک خود را سریع تر کند تا نقشه تجدید ساختمان خاورمیانه را عملی سازد؟ تمام علانم حاکی از آن است که وضعیت در عراق سریعاً به گریه کور تبدیل می شود. رسانه های غربی به ما وضع را به گونه ای نشان می دهند که "جنگ داخلی" شروع شده است. اما تمامی گزارشات حاکی از آن است که وضعیت سفارت آمریکا در سایگون در سال ۱۹۷۵ دارد تکرار می شود و هلی کوپترها روی "منطقه سبز" در بغداد دائماً دور می زنند.

"وقتی که (جواد) الملکی نخست وزیر عراق اخیراً باخسوت، در رابطه با لبنان، اسرائیل را مورد عتاب قرار داد، این نشانه ای بود از چیزهایی که در حال اتفاق اند. این که آمریکا در عراق مشغول درست کردن حکومت نرم دموکراتیک، باثبات، طرف دار آمریکا، دوستدار اسرائیل است، افسانه ای است که سریعاً از دور خارج می شود. لذا آمریکا احتیاج دارد که با عراقی ها در رابطه با روز بیرون رفتن از عراق صحبت کند. سفیر آمریکا در عراق - زولمی خلیل زاد - به من گفت که ما نباید به طور ناگهانی و با عجله عراق را ترک کنیم. آمریکا تا مدتی از کارهایش در عراق دست برنخواهد داشت" (به نقل از زیگنیو برزینسکی، آغاز پایان اسرائیل؟).

به فرض این که براساس حدس دوم، استراتژی امپریالیستها بسیار بغرنج تر از اعمال و اهداف ظاهری شان باشد، اما اینها بالاخره در فرصت های مختلفی طی ۱۰ سال اخیر - اگر نگوئیم بعد از جنگ جهانی دوم - بیان شده اند.

به نظر بی لطف می رسد که نقش نفت (۲) را بار دیگر بیان کنیم. اما این نفت نیست که خون زندگی قدرتهای بزرگ هدایت کننده سرمایه داری را تشکیل می دهد؛ بلکه محتوای آخرین صحنه بازی است، چنانچه آمریکا و عروسکان اسرائیلی، انگلیسی و

سختی خود را نشان می دهند. اما من به رهبران موسسات یهودی در آمریکا هشدار می دهم که حدنگه داری از خود نشان دهند! آلوده کردن خود در قدرت به راحتی می تواند به زیاده رویهای خطرناکی کشانده شود" - Uri Avnery

این نقل قولها که توسط داوید هیملمشتین از مقاله ای در وب سایت "ضدحمله" تحت عنوان "صلح بدون عدالت، عدالت بدون بیرون انداختن مانع اسرائیل" به وجود نخواهد آمد (۲ اوت ۲۰۰۶) آورده شده، استدلالش را با حمایت آمریکا از اسرائیل مستند می کند. درحالی که واقعیت عکس آن است. به نظر می رسد که عملیات اسرائیل مستقیماً از سیاست آمریکا ناشی می شود. برای همه به طور قطع واضح است که منبع واقعی ضدیت با یهودیان، وجود خود دولت اسرائیل است.

به علاوه ما با استدلالی رو به رو می شویم که حمله به لبنان بخشی از استراتژی وسیعتری است که به حمله به سوریه و ایران می انجامد و تمرکز تبلیغاتی که روی حزب الله گذاشته شده بدان منظور است که حزب الله چیزی جز نماینده ایران و سوریه نمی باشد. به نظر من شکی نیست که اسرائیل درصدد گسترش مرز شمالی اش تا رودخانه لیطانی است. این از اهداف درازمدت اسرائیل بود به خاطر دست یابی به منابع آب که شدیداً به آن نیازمند است (رجوع کنید به "آب به مثابه یک امکان درگیری در جنوب لبنان - توپیس ایکلباش)

دیگر این که، همان طور که قبلاً گفته ام، آمریکا می کوشد تا اروپای ناتو را در کار کثیف خود تحت عنوان نیروی حافظ صلح وارد سازد و همان طور که می بینیم فرانسه در مقابل این استراتژی ایستاده و به نظرمی رسد که تحت فشار آمریکا بدون شک عقب نشینی کرده است. زیرا آمریکا به آنها گفته که بدون جواب دادن به خواست اش، اسرائیل لبنان را ویران خواهد کرد.

به میزان زیادی این ویران سازی/ متلاشی کردن تجدید بازی در یوگوسلاوی بود که نشان داد رقابت درون سرمایه داری در آن زمان نقش بازی کرد به حدی که آلمان که "کارتی وحشی" بود نهایتاً به آمریکا و انگلیس پیوست.

اما کلا زشتی کار در لبنان را ما باید به مثابه بخشی از استراتژی عینی آمریکا برای

به نظر می رسد که دست درازی، غضب و بی باوری، مشترک ترین جواب به ویران سازی لبنان توسط آمریکا و اسرائیل است که باعث می شود به حملات وحشیانه صرف بپردازند. اما اجازه دهید به بررسی تحلیلهائی بپردازیم که می خواهند نشان دهند که چرا دزدان دریائی فوق به چنین اقداماتی متوسل شده اند و امواج مقاومت و نفرت را باعث گشته اند.

از یک سو، برخی استدلال می کنند که بی رحمی مرتکب شده علیه لبنان آگاهانه طرح ریزی شده تا حزب الله عمل متقابل به مثالی در حد توانائی اش در پیش گیرد تا توجیهی برای کشته ها و ویران سازیها از جانب آمریکا و اسرائیل به وجود بیاید.

"به نظر من این عملیات مطلقاً هیچ شکی باقی نمی گذارند که اسرائیل علاقه دارد خون ریزی را تشدید کند و حتا دعوت می کند که به مردم خودش حمله شود تا بتواند حملاتش را توجیه نماید و پشتیبانی مردمش را از طریق ایجاد ترس و نفرت از این گونه حملات به دست آورد" - به نقل از: اسرائیل به حزب الله: لطفاً تل آویو را بمباران کنید! (KABOBfest)

اما کسان دیگری استدلال می کنند که تجاوز اسرائیل باعث ازدیاد ضدیت علیه یهودیان می شود، امری که شاید آری و شاید نه در تحلیل نهائی درست باشد. وظیفه این است که به روشنی کشور اسرائیل را از یهودی بودن و یا هر چه که هست، متمایز سازیم. (۱)

"من اعتقاد دارم که آن چه که اسرائیل انجام می دهد، در آینده ای نزدیک یا دور، باعث نابودی مردم یهودی خواهد شد. حتا با وجود ۲۵۰ بمب هسته ای و حمایت تنها ابر قدرت جهان از آن (Ilan pappe, ZMag)

من این استدلال را، که کشور اسرائیل و یهودی بودن چیز واحدی هستند، عجیب و غریب می دانم و تازمانی که اسرائیل از آن گونه ای که تشکیل شد، فاصله نگیرد، راه حلی برای وضعیت کنونی به دست نخواهد داد.

"چه اتفاقی می افتد اگر ایالات متحده آمریکا در مرداب خونین عراق بیشتر فرو رفته و با بلائی ملی رو به رو شود؟ وقتی که جُست و جو برای پیدا کردن سپر بلا مطرح شود، نونوکنهای اسرائیل جلو می آیند... این خطر را نباید زیاده از حد دانست. آنها اکنون به

## شیوه تفکر کمونیسم علمی را بیاموزیم

در شرایطی که اوضاع خاورمیانه به شدت متشنج شده و جنگ با تجاوزگران و جنگ داخلی بخش قابل ملاحظه ای از آن منطقه را دربر گرفته است، شناخت تفکر علمی و به کاربردن آن در تحلیل از اوضاع ضرورتی اجتناب ناپذیر برای کشف شیوه های درست مبارزه است. در این راستا ما اقدام به انتشار اثری از لنین در مورد برخورد به جنگ چریکی می کنیم. باشد که کمکی به خوانندگان رنجبر در برخورد به حوادث جاری و درس گیری از آنها، بنماید. هیئت تحریریه

### جنگ چریکی

موضوع عملیات چریکی توجه جدی حزب ما و توده کارگر را به خود جلب کرده است. ما این موضوع را بارها بطور گذرا مطرح کرده ایم و اکنون می خواهیم طبق وعده ای که داده ایم، نظریات خود را در این زمینه جامع تر بیان داریم.

۱

مطلب را از آغاز شروع کنیم. برای هر مارکسیست چه اصولی باید در سرلوحه بررسی مسئله چگونگی اشکال مبارزه قرار گیرند؟ اولاً وجه تمایز مارکسیسم با کلیه اشکال ابتدائی سوسیالیسم در آن است که مارکسیسم جنبش را به یک شکل معین مبارزه وابسته نمی سازد. مارکسیسم اشکال گوناگونی برای مبارزه قائل است و ضمناً آنها را « اختراع » نمی کند بلکه شکلهایی از مبارزه طبقاتی انقلابی را که در جریان جنبش خود به خود پدید می آید، تعمیم می دهد، سازمان می دهد و کاربرد آنها را به عمل آگاهانه بدل می کند. مارکسیسم که با هر گونه فرمول تجربیدی، با هر گونه نسخه آئین پرستانه اکیداً مخالف است، خواستار پژوهش دقیق مبارزه جاری توده هاست که هم روند با گسترش جنبش و رشد آگاهی توده ها و تشدید بحرانهای اقتصادی و سیاسی، دائماً شیوه های تازه و دم به دم متنوع تری از دفاع و حمله به وجود می آورد. بدین جهت مارکسیسم هیچ شکلی از مبارزه را بطور مطلق رد نمی کند. مارکسیسم به هیچ وجه خود را تنها به اشکالی از مبارزه که فقط در یک لحظه معین ممکن و موجود هستند، محدود نمی کند بلکه معتقد است که در صورت تغییر موقعیت اجتماعی، پیدایش اشکال تازه ای از مبارزه که زمانی برای

گرفتاریهای ناشی از آن برای آمریکا عظیم خواهد بود. " بمباران اخیر لبنان توسط اسرائیل در نزدیکی مرزهای سوریه، برای من نشانی است که آنها منتظر جواب دادن از جانب سوریه هستند. تا به حال سوریه جوابی نداده است" ( به نقل از نامه الکترونیکی بروس ک.گاکنون همهانگ کننده شبکه جهانی علیه سلاحها و قدرت هسته ای درفصا). در نتیجه روشن است که تخریب آشکار لبنان پیش زمینه ای است برای ایجاد عکس العمل از جانب سوریه و ایران و فراهم شدن بهانه برای کشیدن ماشه جنگی گسترده تر. اگر هدف در واقعیت این باشد، ما وقت زیادی نداریم. فرصت استدلال بیشتر نمانده و لذا زمان وارد کردن فشار به حکومتهای خودمان فرا رسیده است تا حساب خودمان را از حساب دیوانه گان واشنگتون و تل آویو جدا کنیم و شاید مهمتر به آمریکا و اسرائیل فشار وارد سازیم تا از نابودسازی دیوانه وار دست بردارند. ما باید در کنار مردمان قرار بگیریم تا دیوانگان اولین حملات خود را از نوع حملاتی که بروس گاکنون و دیگران مطرح کرده اند، شروع نکنند، در غیر این صورت یک حادثه برای کشیدن ماشه جنگ کافی خواهد بود.

\* \* \*

۱- رجوع شود به "حمله حزب الله ریشه در تجاوز اسرائیل به لبنان دارد" ( آندرش استریندبری، مجله کریستیان ساینس مانیتوری، ۱ اوت ۲۰۰۶ )  
۲- ما باید یادآوری کنیم که بازی گران کلیدی رژیم بوش، رابطه تنگاتنگی با بخشی از شرکت های بزرگ نفتی دارند و به مصاحبه عالی Doug Henwood در WBAI-FM، نیویورک با جاناتان نینزان استاد اقتصاد دانشگاه یورک در تورنتو می توان رجوع کرد که نشان می دهد هر جنگ در خاورمیانه از دهه ی ۱۹۶۰ به بعد رابطه ی مستقیمی با بالا رفتن سود و بروز تخصصات داشته است.

(ویلیام بولز) I'n'I

(www.williambowles.info)

۶ اوت ۲۰۰۶

خاورمیانه ای اش شکست بخورند. آن وقت من قبول می کنم که این پرده ای است برای سلطه بر جهان و مطمئناً پایان اسرائیل به مثابه کشوری بنیادگرا، با مهاجرتی نژاد پرست.

بدین ترتیب انتخاب لبنان توسط آنها غافلگیرکننده نیست. بعد از آن که سوریه از طریق همکاری آمریکا/ اسرائیل در کشتن حریری مجبور به ترک لبنان شد، لبنان مستقل از حزب الله مدافعی ندارد. لبنان کشور ضعیفی است و دولت مرکزی آن تقسیم شده است و چنان وضعی دارد که می تواند به سگان زنجیری تل آویو به پیوندد.

بدون شک حمله شدید از مدتها پیش طرح ریزی شده بود و طراحان منتظر فرصت مناسب بودند. قدرتهای دیگر غربی و از همه مهمتر اتحادیه اروپا در این مورد تقسیم شده بود، همان طور که در رابطه با تکه تکه شدن یوگوسلاوی اتفاق افتاد. آنها مخالف حوادث لبنان نیستند. اما هرگاه که گرد و خاکها فرونشستند، آنها به آرامی بلند می شوند تا از نتایج کار بهره ای بگیرند.

خطر کنونی در ارتباط با این واقعیت، این است که سیاست نوکانها در حال شکست است. صداهای واقعی تر از فراسوی خط کمربندی بلند شده که خطر درازمدت برای منافع آمریکا را که توسط ماجراجویان سیاسی دارودسته بوش کوتاه بین پیش برده می شوند، گوشزد می کنند. اما آیا به حرفهای آنها کسی گوش خواهد داد؟

منحوس تر، گزارشاتی است که من در مورد حمله تدارک دیده به سوریه و ایران دریافت می کنم.

" منابع نظامی متعددی به GLOBAL NETWORK گفته اند که کارمندان پنتاگون مسئول انتخاب اهدافی برای حمله ضربتی با موشکهای کروز، به اسرائیل فرستاده شده اند.

" این نشان می دهد که استراتژیهای نظامی آمریکا و اسرائیل با هم دیدار می کنند تا حمله مشترکی به سوریه و ایران را تدارک ببینند.

" جنگ خلیج فارس و تهاجم سال ۲۰۰۳ آمریکا به عراق، که هر دو با حمله موشکهای کروز که از ناوگان جنگی آمریکا شلیک شده بودند، آغاز شد.

" عاقلانه خواهد بود که بپذیریم بوش تصمیم به گسترش جنگ کنونی و به هم ریختن تمامی منطقه خاورمیانه را گرفته است.

رهائی مردم خاورمیانه در گرو رهبری طبقه کارگر است!

چیست؟ اشکال، علل و زمان پیدایش آن کدام است؟ میزان توسعه آن، اهمیت آن در حرکت عام انقلاب و رابطه اش با مبارزه طبقه کارگر که بوسیله سوسیال دموکراسی متشکل گردیده و رهبری می شود چیست؟ اینها مسائلی است که پس از طرح ریزی زمینه عام تصویر کنونی مبارزه اکنون به بررسی آنها می پردازیم.

پدیده ای که در اینجا مورد توجه ماست، مبارزه مسلحانه است. این مبارزه بوسیله افراد و یا گروههای کوچکی انجام می گیرد که بخشی از آنها عضو سازمانهای انقلابی هستند و بخشی دیگر (که در برخی از نواحی روسیه بخش اعظم را تشکیل می دهند) به هیچ سازمان انقلابی بستگی ندارند. مبارزه مسلحانه دو هدف مختلف را دنبال می کند که باید آنها را دقیقاً از هم تفکیک کرد: هدف این مبارزه اولاً قتل افراد، رؤسا و کارمندان پلیس و ارتش است و ثانیاً مصادره پول دولت یا افراد. پول های ضبط شده، بخشی به حزب تحویل می گردد و بخشی بطور مشخص برای تهیه اسلحه و تدارک قیام و بخشی هم برای نگهداری افرادی که مبارزه مسلحانه انجام می دهند، مصرف می شود. پولهایی که از طریق سلب مالکیت های کلان به دست آمده اند (بیش از ۲۰۰۰۰۰۰ روبل در قفقاز و ۸۷۵۰۰۰۰ روبل در مسکو) در درجه اول در اختیار احزاب انقلابی قرار گرفت و بخش کوچکی از آن بطور عمده و در مواردی بطور کامل جهت مصرف مصادره کنندگان اختصاص داده شد. بدون شک این شیوه مبارزه در سال ۱۹۰۶، یعنی بعد از قیام دسامبر رشد قابل توجهی نمود. تشدید بحران سیاسی تا سرحد درگیری مسلحانه و بخصوص تشدید فقر، گرسنگی و بیکاری در شهر و روستا از جمله دلایلی است که در پیدایش این شیوه مبارزه نقش مهمی داشته است. تنها عناصر جداافتاده جامعه، یعنی لپن پرولتاریا یا گروههای آنارشستی بودند که این شکل مبارزه را به عنوان شکل عمده و حتی تنها شکل مبارزه اجتماعی دنبال کردند. حکومت نظامی، ایجاد واحدهای جدید ارتشی، تشکیل گروههای مجازات «باند سیاه» (در سدلنسه) و دادگاههای صحرایی، اشکال مبارزه حکومت استبدادی برای «پاسخگویی» به مبارزات مسلحانه بودند.

## ۳

ارزیابی متداول مبارزه ای که در اینجا مورد بررسی قرار دارد به نتایج زیر می رسد: این آنارشسیم است، بلانکیسم است، تروریسم قدیمی است، این عملیات از طرف افرادی دنبال می شود که از توده جدا هستند، این عملیات تأثیر بد در روحیه کارگران دارد، پشتیبانی وسیع مردم را از آنها سلب می کند، تشکیلات جنبش را به هم می زند و به انقلاب ضرر می رساند. در میان حوادثی که هر روز روزنامه ها خبر می دهند می توان به سادگی مثالهایی که ظاهراً مؤید این ارزیابی است، پیدا نمود. ولی آیا این مثالها قانع کننده هستند؟ برای بررسی سرزمین لیتوانی را انتخاب می کنیم، سرزمینی

بورژوا لیبرال روسیه در دوران پیش از انقلاب اکتبر بود. نام کامل این حزب عبارت بود از «حزب دمکرات هوادار قانون اساسی». لفظ کادت از حروف اول عنوان این حزب و بر پایه جناس لفظی آن با Cadet که به نوبه خود عنوان دانشجویان دانشکده افسری دوران روسیه تزاری بود، اخذ شده است.

۲- بززاگلاوتس ها عنوان اعضای گروهی از روشنفکران نیمه کادت و نیمه منشیویک بود که در سال ۱۹۰۶ در پترزبورگ مجله ای به نام بززاگلاویه Bezzaglavie یعنی «بی عنوان» انتشار می دادند و از رویزونیست های روسیه و رویزونیست های سوسیال دموکراسی بین المللی پشتیبانی می کردند.

## ۲

از اثبات این احکام عام مارکسیسم، به بررسی انقلاب روسیه می پردازیم. سیر تکامل تاریخی اشکالی از مبارزه را که این انقلاب عرضه داشته است یادآور می شویم: در ابتدا اعتصابات اقتصادی کارگران (۱۸۹۶ تا ۱۹۰۰) سپس تظاهرات سیاسی کارگران و دانشجویان (۱۹۰۱ و ۱۹۰۲)، شورشهای دهقانی (۱۹۰۲)، آغاز اعتصاب های سیاسی توده ای به همراه اشکال گوناگونی از آزمایشی آنها با تظاهرات (شهر رستوف در سال ۱۹۰۲، اعتصاب های تابستان سال ۱۹۰۳ و ۹ ژانویه سال ۱۹۰۵)، اعتصاب سیاسی سرتاسری روسیه همراه با مواردی از مبارزات باریکادی محلی (اکتبر سال ۱۹۰۵)، مبارزات باریکادی گسترده توده ها و قیام مسلحانه (دسامبر ۱۹۰۵)، مبارزه مسالمت آمیز پارلمانی (آوریل - ژوئن سال ۱۹۰۶)، قیام های برخی از واحدهای ارتش (ژوئن ۱۹۰۵ - ژوئیه ۱۹۰۶)، قیام های دهقانی در بخشهایی از کشور (پائیز ۱۹۰۵ - پائیز ۱۹۰۶).

چنین است اوضاع موجود در پائیز سال ۱۹۰۶ از نظر چگونگی اشکال مبارزه بطور کلی. شکل مبارزه ای که حکومت استبدادی با کمک آن در صدد «پاسخگویی» برآمد، تشکیل دسته های مجازات «باند سیاه» بود که با عملیات کیشیفین در بهار ۱۹۰۳ شروع شد و تا سرکوبی سدلنسه در پائیز ۱۹۰۶ ادامه داشت. در تمام این مدت تشکیل دسته های مجازات «باند سیاه» و حملات خونین علیه یهودی ها، دانشجویان، انقلابیون و کارگران آگاه دائماً در حال توسعه و تکمیل بود. وحشیگری اوباشان خریدار شده اضافه گردید و کار به اعزام نیروهای نظامی و استفاده از توپخانه در روستاها و شهرها کشید، روی ریل های راه آهن قطارهای مأمور سرکوب به حرکت درآمدند و غیره و غیره.

این زمینه عام تصویر کنونی مبارزه است. در این مقاله پدیده ای از این زمینه عام که بمثابة یک حرکت جداگانه بدون تردید در درجه دوم و مرتبه پایین اهمیت قرار دارد، برجسته می شود و مورد بررسی قرار می گیرد. این پدیده

رزمندگان دوران معین هنوز ناشناخته بودند، ناگزیر خواهد بود. مارکسیسم از این لحاظ - اگر بیان چنین عبارتی مجاز باشد - در مکتب عمل توده ها می آموزد و به هیچ وجه دعوی آن ندارد که شکل هایی از مبارزه را که «سیستم سازان» دور افتاده از زندگی اختراع کرده اند، به توده ها بیاموزد. مثلاً کائوتسکی هنگام بررسی اشکال انقلاب سوسیالیستی می گفت ما می دانیم که بحران آینده، شکل های تازه ای از مبارزه را به ما نشان خواهد داد که پیش بینی آنها در حال حاضر برای ما ممکن نیست.

ثانیاً مارکسیسم بطور مطلق خواستار آن است که مسئله شکل های مبارزه از نظرگاه تاریخی بررسی شوند. طرح این مسئله بدون در نظر گرفتن موقعیت تاریخی مشخص، به معنای درک نکردن الفبای ماتریالیسم دیالکتیک است. در لحظات گوناگون تکامل اقتصادی بسته به چگونگی شرایط سیاسی، فرهنگ ملی، وضع معیشت و غیره، اشکال گوناگونی از مبارزه در رده اول قرار می گیرند و به اشکال عمده تبدیل می شوند و در رابطه با آن، اشکال فرعی و درجه دوم مبارزه به نوبه خود دستخوش تغییر می شوند. کوشش برای دادن پاسخ آری یا نه به سؤال مربوط به قبول یا رد یک شیوه معین مبارزه، بدون بررسی دقیق وضع مشخص جنبش معین در مرحله معین تکامل آن، به معنای عدول کامل از موضع مارکسیسم است.

چنین است دو حکم تئوریک عمده ای که ما باید رهنمون قرار دهیم. تاریخ مارکسیسم در اروپای غربی نمونه های بیشماری در تأیید نکاتی که بیان شد، به ما نشان می دهد. سوسیال دموکراسی اروپا پارلمانتاریسم و جنبش سندیکایی را در حال حاضر شکل های عمده مبارزه می شمارد و همین سوسیال دموکراسی در گذشته قیام را می پذیرفت و در آینده نیز در صورت تغییر اوضاع و احوال کاملاً حاضر است آن را، برخلاف نظر بورژواهای لیبرال از قماش کادت ها (۱) و بززاگلاوتس های روسی (۲) بپذیرد. در سالهای هفتاد قرن گذشته سوسیال دموکراسی اعتصاب همگانی را به عنوان اکسیر اعظم اجتماعی، به عنوان وسیله ای که با کاربرد آن بتوان بورژوازی را از طریق غیرسیاسی، فوراً سرنگون ساخت، رد می کرد ولی سوسیال دموکراسی اعتصاب سیاسی توده ای را (بخصوص پس از تجربه روسیه در سال ۱۹۰۵) به عنوان یکی از وسایل مبارزه که کاربرد آن در شرایط معین ضرور است، کاملاً می پذیرد. سوسیال دموکراسی در سالهای چهل قرن نوزدهم مبارزه باریکادی خیابانی را می پذیرفت، در پایان این قرن به علل معینی آن را رد می کرد و پس از تجربه قیام مسکو که به گفته کارل کائوتسکی در جریان آن تاکتیک باریکادی جدیدی پدید آمد، آمادگی کامل خود را برای بازنگری در نظریه اخیر و پذیرفتن مبارزه باریکادی، اعلام داشت.

۱- کادت ها عنوان اختصاری اعضای حزب

این مبارزه را ایجاب می کنند. شکوه های ما در مقابل مبارزات چریکی در واقع شکوه هایی است که از ضعف حزب ما در رابطه با قیام ناشی می شوند.

آنچه درباره پراکندگی تشکیلات گفتیم، در مورد تأثیر جنگ چریکی در روحیه کارگران نیز صادق است. این جنگ چریکی نیست که در روحیه کارگران تأثیر بد می گذارد، بلکه این عدم تشکیلات، نداشتن سیستم در عملیات چریکی و این واقعیت است که رهبری این عملیات در دست حزب نیست. بدون شک ما هرگز قادر نخواهیم بود از طریق محکوم کردن عملیات چریکی و ناسزا گفتن به آن، این تأثیر بد را خنثی کنیم زیرا این احکام و دشنامها به هیچ وجه قادر نخواهند بود پدیده ای را که به علل اقتصادی و سیاسی بوجود آمده است، از بین ببرند. گفته خواهد شد: اینکه ما قادر نیستیم یک پدیده غیرعادی را که دارای تأثیر بد روحی است از بین ببریم، به هیچ وجه دلیل آن خواهد بود که خود حزب به این عملیات غیرعادی دست بزند. چنین استدلالی کاملاً بورژوا لیبرالیستی است و نه مارکسیستی زیرا یک مارکسیست نمی تواند بطور مطلق جنگ داخلی و یا جنگ چریکی را که شکلی از جنگ داخلی است، غیرعادی بنامد و معتقد باشد که در هر شرایطی این جنگ دارای تأثیر بد روحی است. مارکسیسم از موضع مبارزات طبقاتی حرکت می کند و نه از موضع صلح اجتماعی. در مراحل مختلف بحران های عمیق سیاسی و اقتصادی مبارزه طبقاتی به جنگ داخلی منجر می گردد، یعنی به مبارزه مسلحانه بین دو بخش جامعه. در چنین مرحله هر مارکسیستی موظف است از موضع جنگ داخلی حرکت کند. هر نوع محکوم کردن اخلاقی جنگ داخلی از نظر یک مارکسیست مردود است.

در دوران جنگ داخلی عالی ترین شکل حزب پرولتاریا حزبی جنگجو است و در این هیچ تردیدی نیست. ما قبول داریم که می توان از نقطه نظر جنگ طبقاتی سعی کرد عدم اثر بخشی این یا آن شکل مبارزه را در این یا آن لحظه معین ثابت نمود و برای آن نیز دلایل کافی آورد. به نظر ما انتقاد به اشکال مختلف جنگ داخلی از نقطه نظر چگونگی تأثیر عملیات نظامی کاملاً صحیح است و صریحاً تأکید می کنیم که در این مورد نظر فعالین سوسیال دمکرات منطقه مربوطه تعیین کننده است. ولی ما با تکیه بر اصول مارکسیسم قاطعانه با استفاده از شعارهای تو خالی و کهنه شده نظیر آنارشیزم، بلانکیسم و تروریسم که به منظور فرار از بررسی شرایط عینی جنگ داخلی بکار برده می شوند و با کوششی که می خواهد از طریق تکیه به این یا آن شیوه نادرست عملیات چریکی که در این یا آن لحظه از طرف این یا آن سازمان در حزب سوسیالیست لهستان اعمال شده است، مترسکی علیه شرکت سوسیال دمکراتها در جنگ چریکی علم کند، شدیداً مخالفت می ورزیم. باید با نظریه ای که معتقد است جنگ چریکی

گفته می شود عملیات چریکی تشکیلات کار ما را متلاشی می کند. ببینیم این حکم تا چه حد در شرایط بعد از دسامبر ۱۹۰۵ یعنی در دوره مجازاتهای «باند سیاه» و حکومت نظامی صادق است. در چنین دوره ای چه چیز تشکیلات جنبش را بیش از همه متلاشی می کند: نبودن مقاومت و یا یک مبارزه چریکی متشکل؟ مرکز روسیه را با مناطق مرزی مقایسه کنیم، با لهستان و سرزمین لیتوانی. شکی نیست که مبارزات چریکی در مناطق مرزی غرب روسیه به مراتب بیشتر رشد و تکامل یافته است و همچنین تردیدی نیست که در مجموع جنبش انقلابی و بطور مشخص جنبش سوسیال دمکراسی در روسیه مرکزی از نواحی مرزی غرب کمتر تشکل یافته است. ما البته به هیچ وجه قصد نداریم از این واقعیت نتیجه بگیریم که سوسیال دمکراسی لهستان و لیتوانی در اثر جنگهای چریکی بی نظمی کمتری دارد. نه، این فقط می رساند که جنگ چریکی در ایجاد بی نظمی در جنبش سوسیال دمکرات کارگری سال ۱۹۰۶ روسیه گناهی ندارد.

در این رابطه اغلب به ویژگیهای ملی اشاره می شود. این اشاره به روشنی ضعف استدلالات عامیانه را برملا می سازد. اگر ویژگیهای ملی عمده هستند، دیگر مسئله بر سر آنارشیزم، بلانکیسم یا تروریسم - و یا گناهان خاص و عام روسی - نیست، بلکه مسئله دیگری در بین است. آقایان محترم، بهتر است به تجزیه و تحلیل عینی آن مسائل دیگر بپردازید! آنوقت مشاهده خواهید کرد که اختناق ملی یا تضاد آشتی ناپذیر ملی به خودی خود چیزی را تعیین نمی کنند، زیرا اینها در مناطق غربی هم همواره وجود داشته اند، در حالی که جنگ چریکی تازه در دوره مشخص تاریخی کنونی بوجود آمده است. اختناق ملی و تضاد آشتی ناپذیر ملی در بسیاری از نقاط موجود است، در حالی که جنگ چریکی در تمام این نقاط وجود ندارد و گاهی نیز در مناطقی که اختناق ملی حاکم نیست رشد می کند. بررسی مشخص این امر نشان خواهد داد که نه اختناق ملی بلکه شرایط عینی جنبش در این مورد تعیین کننده است. مبارزه چریکی به عنوان شکل اجتناب ناپذیر مبارزه، زمانی ضرورت پیدا می کند که جنبش توده ای در آستانه قیام قرار دارد و فواصل کم یا زیادی بین «نبردهای عظیم» جنگ داخلی بوجود می آید.

این جنگ چریکی نیست که عامل بی نظمی جنبش است، بلکه این ضعف حزب است که قادر به رهبری این عملیات نیست. به همین دلیل دشنامهای معمولی ما روسها علیه عملیات چریکی در رابطه با این واقعیت قرار دارد که در روسیه عملیات مخفی، تصادفی و تشکل نیافته چریکی وجود دارد که واقعاً تشکیلات حزب را به هم می زند. زمانی که ما نتوانیم درک کنیم که کدام شرایط تاریخی جنگ چریکی را بوجود آورده اند، قادر هم نخواهیم بود جوانب منفی آن را تصحیح نماییم. ولی مبارزه بدون توجه به این مسائل ادامه دارد. علل اقتصادی و سیاسی

که در آن مبارزه مسلحانه بطور نسبی از همه جا بیشتر توسعه یافته است. در آنجا نشریه نویه ورنیا (در شماره ۹ و ۱۲ سپتامبر) علیه سوسیال دمکراسی لیتوانی شکوه سرائی می کند. حزب کارگری سوسیال دمکرات لیتوانی (بخشی از حزب سوسیال دمکرات روسیه) نشریه خود را بطور مرتب در ۳۰۰۰۰ نسخه منتشر می کند. در بخش رسمی این نشریه نام جاسوسانی که قتل آنها وظیفه هر انسان شرافتمندی است، منتشر می شود. هر کس به پلیس کمک کند، به عنوان «دشمن انقلاب» معرفی می گردد، قتلش مجاز تشخیص داده می شود و علاوه بر این دارائیش نیز مشمول ضبط به شمار می رود. سوسیال دمکراتها به مردم گوشزد می کنند که تنها در مقابل رسید مهر و امضا شده به حزب پول بپردازند. در آخرین تسویه حساب حزب از ۴۸۰۰۰ روبل درآمد سالیانه ۵۶۰۰ روبل مربوط به بخش لیباوا است که از طریق مصادره برای خرید اسلحه به دست آمده است. البته نشریه نویه ورنیا از این «مقررات انقلابی» و این «حکومت وحشت زا» شدیداً خشمگین می شود. هیچ کس جرأت نمی کند به این عمل سوسیال دمکراتهای لیتوانی نسبت آنارشیزم، بلانکیسم و یا تروریسم بدهد. چرا؟ برای اینکه در اینجا رابطه این شکل جدید مبارزه با قیامی که در ماه دسامبر به وقوع پیوست و مجدداً در حال تدارک است کاملاً روشن است. اگر روسیه را در مجموع در نظر بگیریم، چنین رابطه ای با اینکه کاملاً روشن نیست ولی وجود دارد. تردیدی نیست که مبارزات «چریکی» بخصوص بعد از دسامبر توسعه یافته و نه تنها با تشدید بحران اقتصادی بلکه همچنین با تشدید بحران سیاسی ارتباط دارد. تروریسم قدیم روسیه کار روشنفکران توطئه گر بود، اکنون مبارزه چریکی بطور عمده از طرف کارگران مبارز و یا کارگران بدون شغل رهبری می شود. در این رابطه افرادی که افکارشان در قالب های معینی محصور شده است، به سادگی به فکر بلانکیسم و آنارشیزم می افتند، در حالی که هنگام قیام، همانطور که در سرزمین لیتوانی با آن مواجه هستیم، پوچی این شعارهای از بر شده کاملاً مشخص است.

بخصوص در مثال لیتوانی می توان به روشنی درک کرد که بررسی جداگانه جنگ چریکی، بدون در نظر گرفتن رابطه آن با موقعیت جنبش - کاری که بین ما معمول است - تا چه حد نادرست، غیرعلمی و غیرتاریخی است. باید شرایط عینی مبارزه را در نظر گرفت و دانست که مراحل گذار میان قیامهای بزرگ دارای چه مشخصاتی هستند، باید درک کرد که در این شرایط کدام یک از اشکال مبارزه ضرورتاً بوجود می آیند. نمی توان و نباید با چند کلمه حفظ شده مانند آنارشیزم، تاراج، تجاوزات و زیاده روی اوباش، کلماتی که ورد زبان کادت ها و کارکنان نشریه نویه ورنیا است، از مسئله طفره رفت!

موجب پراکندگی تشکیلاتی در جنبش می گردد، برخورداری انتقادی نمود. هر شکل جدیدی از مبارزه که با خطرات جدید و تلفات جدید بستگی دارد، ناگزیر تشکیلاتی را که دارای آمادگی کافی برای استفاده از این شکل نوین مبارزه نیست مختل می سازد. محافل تبلیغاتی کهنه حزب در اثر گذر به تبلیغات توده ای (اژیتاسیون) دچار بی نظمی شدند. کمیته های ما بعداً در اثر گذر به کارهای تظاهراتی دچار بی نظمی شدند. هر عمل مبارزاتی در هر جنگی نطفه ای از بی تشکیلاتی را در صفوف مبارزین داخل می کند. ولی از این نمی توان نتیجه گرفت که دیگر نباید جنگ کرد بلکه باید تنها این نتیجه را گرفت که باید جنگ کردن را آموخت.

وقتی من سوسیال دمکرات هایی را مشاهده می کنم که مغرور و از خود راضی اعلام می کنند: ما آنارشیست نیستیم، راهزن نیستیم، دزد نیستیم، از این چیزها مبرا هستیم، جنگ چریکی را رد می کنیم، از خود سؤال می کنم: آیا این افراد واقعا خودشان درک می کنند چه می گویند؟ در تمام کشور درگیریهای مسلحانه میان دولت «باند سیاه» و توده مردم جریان دارد. در مرحله کنونی انقلاب چنین پدیده ای اجتناب ناپذیر است. عکس العمل مردم در مقابل این پدیده بطور خود به خودی و غیر تشکیلاتی، و به همین دلیل اغلب ناموفق و ناخوشایند است. برای من به خوبی قابل فهم است که ما به علت ضعف سازمانی و عدم آمادگی کامل در این یا آن منطقه از رهبری مبارزات خود به خودی اجتناب می ورزیم. برای من قابل فهم است که اتخاذ تصمیم در این باره باید به عهده مبارزین محلی باشد. نوسازی سازمانی که ضعیف است و آمادگی کافی ندارد، کار ساده ای نیست. ولی وقتی می بینیم تنوریسم ها و نویسندگان سوسیال دمکرات به هیچ وجه از این عدم آمادگی احساس نارضایتی نمی کنند، بلکه با غرور کامل خودخواهانه شعارهای توخالی را که در جوانی درباره آنارشیسم، بلانکیسم، و تروریسم از حفظ کرده اند، تکرار می کنند، آنوقت است که از این توهین به انقلابی ترین تنوری جهان سخت می رنجم.

گفته می شود جنگ چریکی پرولتاریای دارای آگاهی طبقاتی را به دائم الخمرها و لومپن ها نزدیک می کند. این درست است. ولی نتیجه این واقعیت این است که حزب پرولتاریا هیچ گاه جنگ چریکی را به عنوان تنها وسیله و یا حتی مهمترین وسیله مبارزه نمی شناسد و اینکه این وسیله باید تحت الشعاع وسایل دیگر مبارزه قرار بگیرد، با عمده ترین آنها هماهنگ شده و از طریق نفوذ آگاهی بخش و تشکل دهنده سوسیالیسم صیقل یابد. بدون توجه به این شرط تمام وسایل مبارزه، پرولتاریا را در جامعه بورژوائی به افشار ماوراء و یا مادون پرولتاریا نزدیک می کند و همه این وسایل در صورتی که دستخوش کوران حوادث خود به خودی قرار گیرند، مسخ و فاسد خواهند شد. اعتصابات که دستخوش کوران حوادث خود به خودی شوند،

تبدیل به «اتحاد» کارگران و کارفرمایان به زیان مصرف کنندگان می شوند. پارلمانی که یک دسته سیاست باز بورژوا در آن نشسته و به عمده فروشی و خرده فروشی امتعه ای چون «آزادی خلق»، «لیبرالیسم»، «دمکراسی»، «جمهوری خواهی، آزاد اندیشی، سوسیالیسم و سایر کالاهای بازار پسند مشغولند مسخ می شود و روسپی خانه از کار درمی آید. روزنامه به مشاطه گر مکار و وسیله ای برای فاسد کردن توده ها تبدیل می شود که چاپلوسانه به تمجید مبتذل ترین غرایز توده ها می پردازد و غیره و غیره. سوسیال دمکراسی یک وسیله جهانی مبارزه، وسیله ای که مانند دیوار چین پرولتاریا را از سایر افشار ماوراء و یا مادون جدا می کند نمی شناسد. سوسیال دمکراسی در دوران مختلف از وسایل مختلف استفاده می کند و در عین حال استفاده از این وسایل را با معیارهای ایدئولوژیک و تشکیلاتی که دقیقاً تعیین شده اند در رابطه قرار می دهد.\*

\* بلشویک های سوسیال دمکرات را اغلب به داشتن برخورد سطحی تعصب آمیز نسبت به عملیات چریکی متهم می کنند. بدین جهت بجاست یادآور شویم که در طرح قطعنامه مربوط به عملیات چریکی (رجوع شود به شماره ۲ «خبرنامه حزبی») و به گزارش لنین درباره کنگره) آن بخشی از بلشویک ها که از این عملیات پشتیبانی می کردند، شرایط زیر را برای قبول آن پیشنهاد می کردند: ضبط دارائی های شخصی به هیچ وجه مجاز نباشد، ضبط اموال دولتی فقط به شرط کنترل حزب و صرف اموال برای نیازمندیهای قیام مجاز باشد. عملیات چریکی به صورت ترور، علیه مأموران قلدرومنش دولت و افراد فعال باندهای سیاه توصیه می شد، ولی به شرط آنکه:

- ۱- به افکار عمومی توجه شود.
- ۲- شرایط جنبش کارگری در منطقه مربوطه در نظر گرفته شود.
- ۳- از تلفات بیهوده نیروهای پرولتاریا جلوگیری شود.

فرق میان این طرح و اصل قطعنامه ای که در کنگره وحدت به تصویب رسید، فقط این بود که در آن ضبط اموال دولتی مجاز شمرده نمی شد. ۴

تفاوت اشکال مبارزه در انقلاب روسیه با اشکال مبارزه در انقلابهای بورژوائی اروپا در متنوع بودن آن است. کائوتسکی هنگامی که در سال ۱۹۰۲ می گفت انقلاب آینده (به استثنای روسیه) بیش از اینکه مبارزه خلق علیه دولت باشد، مبارزه ای خواهد بود میان بخشی از خلق علیه بخش دیگر آن، تا اندازه ای این تفاوت را پیش بینی کرده بود. بدون شک ما در روسیه در مقایسه با انقلابهای بورژوائی اروپای غربی با تنوع وسیع تر این مبارزه دوم مواجه هستیم. در میان خلق تعداد دشمنان ما بسیار کم هستند، ولی آنها همگام با تشدید مبارزه متشکل تر می شوند و

مورد پشتیبانی افشار ارتجاعی بورژوائی قرار می گیرند. بنابراین کاملاً طبیعی و اجتناب ناپذیر است که در این دوره، یعنی در دوره ای که اعتصابات سیاسی تمام خلق را دربر می گیرد، قیام نمی تواند به شکل کهنه عملیات انفرادی که از لحاظ زمانی و مکانی محدودند درآید. کاملاً طبیعی و اجتناب ناپذیر است که قیام به اشکال بالاتر و پیچیده تر یک جنگ داخلی طولانی که سراسر کشور را دربر می گیرد تبدیل گردد یعنی مبارزه مسلحانه بین دو بخش مردم. چنین جنگی تنها به صورت یک سلسله نبردهای وسیع با فواصل نسبتاً بزرگ و تعداد زیادی زد و خوردهای کوچک که در این فواصل انجام می گیرند قابل تصور است. اگر چنین باشد - که بدون تردید چنین است - سوسیال دمکراسی باید خود را موظف بداند تشکیلاتی را ایجاد کند که به اندازه کافی آمادگی رهبری توده ها را در نبردهای عظیم و تا حد امکان در زد و خوردهای کوچک دارا باشد. سوسیال دمکراسی باید در دوره ای که مبارزات طبقاتی تا مرحله جنگ داخلی شدت می یابد، خود را موظف بداند که نه تنها در این جنگ شرکت کند، بلکه در آن نقش رهبری را نیز ایفا نماید. سوسیال دمکراسی باید تشکیلات خود را آنچنان تعلیم داده و تدارک ببیند که واقعاً به عنوان بخش جنگنده عمل کند و هیچ موقعیتی را برای تضعیف دشمن از دست ندهد.

بدون شک این وظیفه دشواری است و آن را نمی توان یک روزه انجام داد. همچنان که تمام خلق در طی جنگ داخلی، در حین مبارزه تربیت می شود و در حین مبارزه می آموزد، تشکیلات ما نیز باید تربیت شده و بر پایه مجموعه تجربیات به آنچنان تشکیلاتی تبدیل شود که بتواند به خوبی از عهده انجام این وظیفه برآید. ما به هیچ وجه ادعا نمی کنیم که می توانیم به رفقایی که در پراتیک کار قرار دارند، شکلی از مبارزه را که در مغز خود پروراند ایم تحمیل کنیم و یا حتی از پشت میز حکم صادر کنیم که این یا آن شکل جنگ چریکی در پروسه جنگ داخلی روسیه چه نقشی را باید ایفا کند. ما از این فکر دور هستیم که هر اظهار نظری را در مورد این یا آن عمل چریکی به عنوان گرایشی در سوسیال دمکراسی تفسیر کنیم. ولی ما وظیفه خود می دانیم به میزان توانائی خود در به وجود آمدن نظریه تنوریک صحیح درباره اشکال نوین مبارزه که در زندگی مبارزاتی به وجود می آیند، سهیم باشیم. ما خود را موظف می دانیم بدون هیچ ملاحظه ای علیه پیش داوریهها و شعارهای توخالی که مانع برخورد صحیح کارگران آگاه به این مسئله جدید و مشکل می شوند و آنها را از تعقیب صحیح راه حل بازمی دارند، قاطعانه مبارزه کنیم.

و. ا. لنین

«پرولتاریا» شماره ۵

۳۰ دسامبر ۱۹۰۶

## حمله احتمالی آمریکا به ایران و عکس العمل اروپا، به‌ویژه روسیه در مقابل آن (۴)

این پدیده که نگارنده از آن به عنوان چالش سوم علیه نظام سرمایه اسم می برم ، می پردازیم.

چالش سوم : در رابطه با تجدید قوای بقایای باندونگ و نقش اروپای سوسیال باید اذعان داشت که نظام امروزی حرکت جهانی سرمایه در ویژگی ها و شالوده اش از آن چیزی که پس از پایان جنگ جهانی دوم و به ویژه در سالهای بعد از کنفرانس باندونگ ( ۱۹۹۱-۱۹۵۵ ) وجود داشت ، متفاوت است. در آن دوره کشورهای غیر متعهد در جهانی که از نظر نظامی و سیاسی دو

همبستگی اعلام کرده و به خواسته ها و نیازهای تاریخی آنها که از زمان برگزاری کنفرانس باندونگ در ۱۹۵۵ تا کنون پیوسته در حال تکوین بوده اند، توجه جدی کند. مقاومت روسیه علیه حرکت آمریکا بر علیه ایران و حمایت آشکار و جدی فرانسه از خواسته های دولت و جنبش مقاومت مردم لبنان در جنگ اخیر ( معروف به " جنگ ششم " اعراب و اسرائیل ) نشان می دهد که همکاری " اروپای سوسیال " با جنوب در حال شکل گیری در مرحله ی پیشرفته ای است. در این جا به چند و چون شکل گیری

در پایان بخش سوم این نوشته در شماره ۱۶ نشریه " رنجبر " خاطر نشان ساختیم که کشورهای عضو کنفرانس باندونگ که بعدها در اوایل دهه ی ۱۹۶۰ هسته ی اصلی کشورهای غیر متعهدها را تشکیل دادند، امروز تلاش می کنند که با حمایت بلوک " اروپای سوسیال " خود را از عواقب فاجعه بار تهاجم نظام جهانی سرمایه رها سازند. از سوی دیگر اروپای سوسیال نیز به این نتیجه می رسد که برای استقرار و تامین یک اروپای متحد اصیل و مستقل از امپراطوری آمریکا باید با کشورهای جنوب

### اوضاع خاورمیانه و بررسی تضادها !

خلوت آمریکا، کشاندن این منطقه به زیر استعمار پُست مدرنی است که این منطقه را به آتش و خون می کشاند. درعین حال به شکست کشاندن این استراتژی که به معنای شکست دادن قوی ترین کشورامپریالیستی و بزرگترین دشمن طبقه کارگرجهان و مردم آزادی خواه می باشد، موفقیت بزرگی برای طبقه کارگرجهان است در پیش روی به سوی تحقق انقلاب جهانی پرولتاریاتی. اگر به تاریخ نیمه دوم قرن بیستم نگاه کنیم، امپریالیسم آمریکا در راس جهان سرمایه داری در سرکوب انقلابات و جنبشهای

دردستورکارخود قرارداد داده اند. تحقق این استراتژی درخاورمیانه، از نظر اقتصادی و سیاسی اهمیت فوق العاده ای برای حاکمین آمریکا دارد که می خواهند آمریکا به مثابه ابرقدرت کنونی جهان سرمایه داری، اهداف توسعه طلبانه اش را در استقرار امپراتوری جهانی سرمایه زیر هژمونی آمریکا، به فرجام برسانند. این رویای وسوسه برانگیز، نئوکانه را برآن داشته است تا با حمله نظامی و تجاوز به کشورهای خاورمیانه، در تحقق آن اهداف تلاش کنند. تبدیل خاورمیانه به حیات

امروز برای هرفردی که به واقعیات احترام بگذارد و به نظرات متعددی که ازجانب نئوکانه و صهیونیستها ارائه شده، توجه داشته باشد، روشن می شود که بعداز حوادث مشکوک ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ درآمریکا، حاکمین این کشورطرح "نظم نوین جهانی" خود را که در اوایل دهه ی ۱۹۹۰ و در زمان ریاست جمهوری بوش پدر توسط هیئت حاکمه ی آمریکا طرح شده بود، با حدت و شدت به جریان انداخته و از جمله متحقق ساختن "خاورمیانه بزرگ" زیرسلطه امپریالیسم آمریکا و صهیونیسم اسرائیل را

### دو حکومتی که دنیا را به بازی گرفته اند!

موجود در منطقه نیستند. لذا برخلاف ادعای "دموکراسی" خواهی بوش و امثالهم ، این دوکشور بزرگ ترین خطر کنونی درمنطقه خاورمیانه برای ایجاد صلح و آشتی بین ملتها و حل مسالمت آمیز اختلافات آنها می باشند. آیا نیروهای مدافع آمریکا و اسرائیل در ایران حاضر به مذاقه درمورد واقعیتها و روی دادها و تصمیمات سازمان ملل -

بار درمورد اسرائیل قطعنامه صادر کرده و آمریکا چند ده بار ازحق وتو در دفاع از اسرائیل استفاده کرده است تا قطعنامه های سازمان ملل را بی اثر سازد. تنها خود این واقعیت به طورعریانی نشان می دهد که این دو دولت در سرکوبگری مردم جهان، به ویژه درخاورمیانه، نقش فعال داشته و مایل به حل عادلانه ی اختلافات

در نیم قرن گذشته در جهان، هیچ کشوری به اندازه اسرائیل توسط شورای امنیت سازمان ملل محکوم نشده و هیچ یک از کشورهای ۵ گانه دارنده حق وتو (آمریکا، روسیه، چین، انگلستان و فرانسه) به اندازه آمریکا در استفاده از حق وتو - به منظور دفاع از اسرائیل - فعال نبوده است. از ۱۹۵۵ تا به امروز سازمان ملل چند صد

### با نشانیهای زیر با ما تماس بگیرید و نشریات حزب را بخواهید :

آدرسهای پُستی حزب رنجبران ایران:

آدرس پُست الکترونیکی نشریه رنجبر :

Ranjbar  
Box 1047  
162 12 Vällingby  
SWEDEN

Ranjbar  
P.O.Box 5910  
Washington DC  
20016  
U.S.A

ranjbar@ranjbaran.org

آدرس پُست الکترونیکی حزب رنجبران ایران :

ranjbaran@ranjbaran.org

آدرس غُرفه حزب در اینترنت:

www.ranjbaran.org